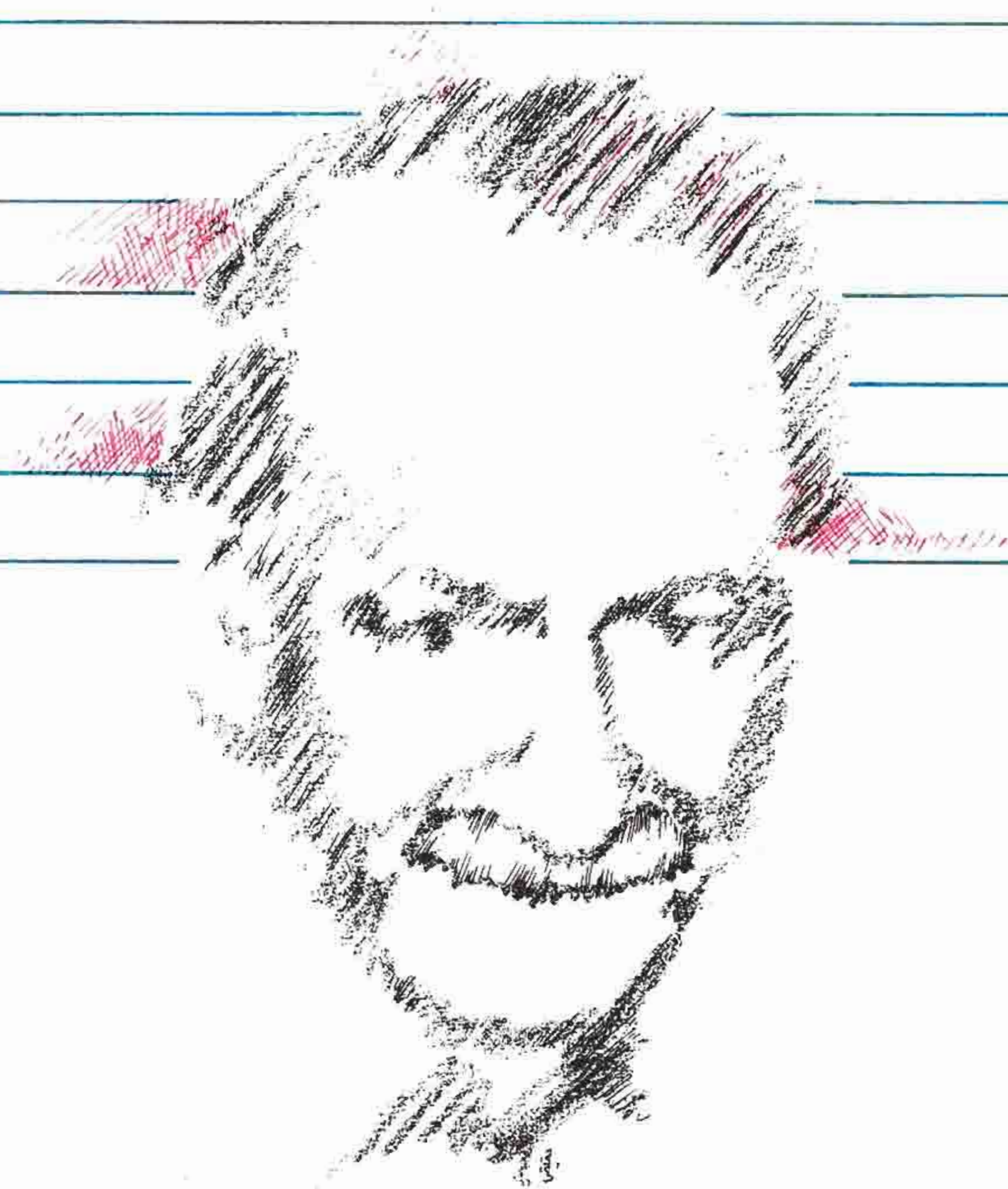


نامه‌های سیاسی دهخدا

به‌کوشش

ایرج افشار

نامه‌های سیاسی دهخدا

نامه‌های سیاسی دهخدا

به‌کوشش ایرج افشار

چاپ وصحافی : چاپخانهٔ بهمن - تهران
چاپ اول : ۱۳۵۸



تلفن : ۶۴۸۶۶۷ - تهران : خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - شمارهٔ ۱۳۴۲

نامه‌های سیاسی دهخدا

درموضوع مبارزه با محمد علی‌شاه
نشر صوراسرافیل دراروپا
انتخابات مجلس دوم
راهسازی شوسهٔ خراسان

بمناسبت یکصدمین سال تولد او
و هفتادمین سال انتشار صوراسرافیل در اروپا

به کوشش
ایرج افشار

یادداشت

درین‌دفتر، آن مقدار از نامه‌های علی‌اکبر دهخدا که جنبهٔ سیاسی‌و اجتماعی دارد و به دست من افتاده‌است به چاپ می‌رسد تا علاقه‌مندان نسبت به احوال او بتوانند ازین نوشته‌ها درنگارش و تحقیق آنچه دربارهٔ او نوشته می‌شود بهرهٔ درست ببرند و دهخدا را از روی نوشته‌های دوستانه و سیاسی‌اش بیشتر و بهتر بشناسند.

دو نامهٔ بخش اول که یکی خطاب به سید نصرالله تقوی ودیگری خطاب به حاج سید محمد صراف است آن روزی نوشته شده است که دهخدا به جبرو عنف و به عنوان تبعید به مدت یك سال و نیم ازطرف محمدعلی‌شاه به خارج از ایران رانده می‌شد.

قضیه ازین قراربود که چون مجلس به توپ بسته شد دهخدا به‌همگامی تقی‌زاده توانست درسفارت انگلیس‌پناهنده شود وجان از مهلکهٔ حتمی به‌دربرد تا اینکه شاه به خروج و تبعید آنها از ایران رضا داد. این‌دونامه درخاندان فدائی علوی (فرزند حاج سید محمد صراف) باقی مانده بود و برای چاپ در اختیارمن گذاشته شد . ازواسطهٔ خیرممنونم.

قسمت‌اعظم‌واهم‌این‌نامه‌ها آنهاست که‌درمجموعهٔ معاضدالسلطنه(ابوالحسن پیرنیا) بجای‌مانده است واینك‌نزد دوست دانشمندم دکترحسین پیرنیا محفوظ است. دهخدا ومعاضدالسلطنه باهم دوست وشریك نشر روزنامهٔ صوراسرافیل‌در سویس ومعاشر سیاسی بودند و در مبارزات علیه محمدعلی‌شاه قاجار همکاری و همفکری داشتند . دربارهٔ این نامه‌ها مقالهٔ رشته‌واری نوشته‌ام‌که درشماره‌های ۱۶۷و۱۶۸ و۱۶۹و۱۷۲ مجلهٔ نگین (خرداد ـ آبان ۱۳۵۸) طبع‌شده است.

بطور توضیح و تتمیم اطلاع گفته شود که مجموعهٔ اسناد معاضدالسلطنه به لطف آقای دکتر پیرنیا برای چاپ دراختیار من قرارگرفته است وبه‌زودی به‌نام « مبارزه بامحمدعلی‌شاه » ازچاپ بیرون می‌آید.

نامهٔ شمارهٔ ۲۰ مکتوبی است که دهخدا از استانبول به یکی از رجال مؤثر طهران نوشته شده است و من احتمال می‌دهم که علی‌الظاهر به سید محمد طباطبائی نوشته شده باشد. توضیحی دربارهٔ این‌نامه درمجلهٔ نگین شمارهٔ۱۷۰ (شهریور۱۳۵۸) نوشته‌ام.

درانتهای این مجموعه چند نامه وگزارش که درخاندان حاجی امین‌الضرب محفوظ است و به لطف دکتر اصغر مهدوی در دسترس من‌قرار گرفت به چاپ رسیده است.

این نامه‌ها وگزارشها مربوط است بـه دوره‌ای که دهخدا در دستگاه امین‌الضرب‌کار می‌کرد وسمت معاونت و مترجمی مهندسی‌بلژیکی را یافته بود که خط شوسه میان خوار وسمنان‌برای اتصال به‌خراسان را می‌ساخت.

تهران ، نهم آذرماه ۱۳۵۸

ایرج افشار

فهرست نامه‌ها

بخش اول: نامه‌های پیش از تبعید

صفحه

بخش‌دوم: نامه‌های دوران‌توقف درپاریس‌وایوردون(سویس)

بخش سوم: نامه‌ای از دوران اقامت در استانبول

بخش چهارم: دونامه مربوط به بعد از شهریور ۱۳۲۰

بخش پنجم: نامه‌های دهخدا در زمان راه سازی خراسان

فهرست اعلام

تصاویر و عکسها (ازصفحهٔ ۱۲۲ تا ۱۳۶)

بخش اول

نامه‌های پیش از تبعید

- ۱ -

نامه به سید نصرالله اخوی (تقوی)

مکتوب درطهران - ۱۹ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۶

پس ازمبارزات مجلس، دهخدا همراه چندنفردیگری (که تقی‌زاده درشرح حال دهخدا تعداد آنها را ده دوازده نفر گفته است) روز شنبه ۱۹ جمادی‌الاخر ۱۳۲۶ یعنی حدود یک ماه از تهران به سوی انزلی حرکت داده شد. او دراین وضع وحال، هیچ نوع امیدی‌وهیچ‌گونه پشتیبانی‌نداشت. هیچ مایه ازروشنی‌درپیش دیدگان او نبود. آنچه او را سخت آزار می‌داد غم مادر وخواهروبرادرکوچکش بودکه درتکفل اوبودند ودرتهران آشوب یافته غریب وبی سرپرست می‌ماندند.

درچنین حالی دونامه می‌نویسد، یکی به دوست خود سید نصرالله ازسادات اخوی‌که بعدها به تقوی مشهورشد ودر دورهٔ اول وکیل مجلس ونایب رئیس بود و دهخدا درصوراسرافیل شیوهٔ او را درشعر تمجیدکرده واورا از پیشروان تجدد در ادبیات خوانده بود. این‌است‌آن نامهٔ سوزناک‌که حکم وصیت دارد، برای کسی که نمی‌دانست به‌کجا برده می‌شود وچه برسراو خواهد آمد.

فداک من عداک لاافقدک من‌دالاک

لابد از انتخاب این عنوان تعجب خواهید فرمود. ولی گذشته از اینکه قلب من حاکی از همین عنوان است برای اینکه مهر ندارم و خطم هم مقروّ نیست و این نشانی است کـه وقتی خود جنابعالی به چاکرخودتان مرقوم داشته‌اید وازتکرارآن می‌خواهم‌صحت انتساب این ورقه را به کسی که به شما معرفی می‌نمایند درست بشود.

تصدقت شوم،

گویا از حال من بی‌خبر نبودید و می‌دانید که در زمان ساده

پرستی وعصر احترام پیران هر دو از تمتع محروم مانده‌ام. الآن می‌روم درصورتیکه یک‌نفر در تمام روی زمین نمی‌شناسم که یک نفر فقیر را دستگیری کند یا یک خائفی را پناه دهد. چنانکه دیدید و دیدیم. خواهر ومادر و برادر کوچک[۱] هم که «تیغ و تیری‌است بر دل‌وجگرم».

می گویند تاسر حد مخارج می‌دهیم. بعد هم شماها خیلی هوا-خواه دارید، به شماها می‌دهند. افسوس که همین حرف دل و جگر انسان‌را پاره می کند. الآن که ساعت هشت‌از شب‌است وتمام دنیاوعالم را درپیش نظرم مجسم کرده‌ام یک نفر در روی کره نمی‌شناسم که به خریداری شرف وحسن نیت وخدمت خالصانهٔ من یک ماه مرا نگاه-داری کند وفقط بعداز سیر تمام‌اطراف **کاغذ جوف** را با کمال ناامیدی می‌نویسم. ببینید اگر صلاح است نشان بدهید وگرنه بگذارید این آخرین وسیلهٔ من که هیچ نمی‌دانم ازچه راه انتخابش می کنم(شاید بواسطهٔ حسن نیت‌او وشاید بواسطهٔ کمال استیصال من) ازدست برود. چه خوب است مرگ دردامن احباب وچه سخت است ... *

ولی این راهم جناب مخاطب رقعهٔ جوف نباید فراموش کنند که این استیصال نامه ازطرف آن کسی است که درمدت دوسال تمام در مقابل وعدهٔ وزارت و امید میلیونها پول نلغزید وشرف را به هیچ یک از زخارف مبادله نکرد. ازین‌رو تنها خواهشی کـه می کنم در صورت رد یاقبول این آخرین اثروجود من که آبروی من‌است پیش کسی ریخته نشود وسرّ را ازخودشان تجاوز ندهند. ع. ا. د.

---

*ـ نقطه چین از دهخداست.

-۲-

نامه به حاج سید محمد صراف (علوی)

مکتوب درطهران- ۱۹ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۶

نامهٔ دوم(که درنامهٔ قبلی ازآن به نامهٔ جوف‌یاد می‌شود) خطاب به آقاسید محمد صراف طهرانی است . این سید محمد صراف‌که ازمردم طرف اعتماد عموم‌و در مجلس اول نماینده بود بمانند بسیاری ازصرافان آن عصرگره‌گشای مشکلات مالی بود، وباید‌گفته شودکه او جد نویسندهٔ عالیقدرکنونی ایران آقابزرگ‌علوی است . من این دونامه را ازمیان قسمتی ازاوراق فدائی علوی فرزند بزرگ آقا سید محمد وعموی بزرگ علوی به دست‌آورده‌ام. اینکه سید نصرالله‌نامهٔ خودراهم به آقا سید محمد صراف داده است برای آن بوده‌است‌که توجه عاجل سید محمدرا به‌گرفتاری ونگرانی دهخدا بیشتر جلب‌کرده باشد . دهخدا در نامهٔ خود به سید محمد می‌نویسد :

خدمت ذی جلالت جناب مستطاب عمدة الاشراف آقای حاج سیدمحمد دام بقاه

عصر شنبه که فرداست [۱] محکوماً میروم . عیال و اولاد و پدرم را بعداز او همیشه من نگاه می‌داشتم . حالا خودم در غربت و مادر و خواهرهایم دراینجا گرسنه‌اند . اگرهنوز اسمی از خدا ، وجدان ، انصاف ، مروت و رحم دردنیا باقی است مرا راحت کنید ، والسلام .

علی‌اکبر دهخدا

راضی نیستم‌کاغذ یامطلب مرا بااحدی مذاکره فرمائید ، حتی بااولاد خودتان وبرادر خودم .

بخش دوم

نامه‌های دوران توقف در پاریس وایوردون(سویس)



نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه (پیرنیا)

ازپاریس به لندن - ۱۱ اکتبر ۱۹۰۸

ظاهراً ازنخستین نامه هائی است که دهخدا به پیرنیا نوشت . نامه داخل پاکتی است که مهر ابطال تمبرآن مورخ ۱۱ اکتبر ۱۹۰۸ است :

تصدقت شوم،

تعجب می کنید که چرا فلانی با اینکه امروز در ظاهر ومعنی کسی را نزدیکتر از من ندارد در جواب کاغذ یا نوشتجات در شرح حالات خود مضایقه می کند . مطلب صحیح است .

ناامیدی وطلب مرگ

اما برای جواب فقط باید جنابعالی خودتان را بجای من بگذارید و آنوقت به من حق بدهید . یک عمر زندگی سرگردان ، یک دنیا استعداد و امید هدر رفته ، دوسال[۱] باخون دل زندگی وتحمل آن مخاطرات که شرحش برای جناب مستطابعالی ضرورنیست، و از همه بدتر ومؤثرتر مأیوس شدن ازچهار نفر رفیق که برای اتکاء واتکال اخلاقی آخرین ملجاء و بالاترین مایه‌های استرضاء قلب ناکام ورمیده بوده‌اند .

انسان هرقدر بر خودش مسلط باشد وهرچند که درمقابل‌همه نوع ناملائمات نلرزد اماوقتی که تنهائی‌خودش‌را محقق ببیند آنوقت

تمام امیدهایش مقطوع و ملائمات حیات (اگر باشد) دردهنش تلختر ازحنظل خواهد شد.

برای من پاریس حکم طهران وتبعیدحکم تکفیروگرسنگی درغربت حکم بدبختی دروطن بود. اگردرمیان همهٔ این مصائب باز یک وقت در حین استغراق درمنجلاب بدبختی ازگوشهٔ خیال تصویر یک نفردوست صادق سرمی‌زد وبااشارات‌روحانی بستگی‌مرا به‌خودو رابطهٔ خودش را بامن ظاهر می‌نمود. اما افسوس که الان‌تمام دوستان پیش‌خودم را همیشه جز بایک صورت مهیب وباطن‌بی حقیقت‌نمی‌توانم تصوربکنم. وازاین رو تقریباً اززندگی وآنچه که درآن هست بغایت زده ومتنفرم وگمان‌می کنم که راحت درعزلت کلی یعنی‌مرگ است.

اما این شهد مصفا خودش مذاق مرا شیرین خواهد کرد یا باید دنبالش رفت وتحصیل کرد؟ اینجاهمان نقطهٔ تردید وموقع‌امتدادبلیات من شده‌است. وامیدوارم عنقریب یک عزم مردانه رشتهٔ این تردید را قطع کرده ومرا ازاین مصائب وجنابعالی را از تذکارآن برهاند.

شکوه و شکایت

ازعشق‌آباد وایروان‌دوکاغذداشتم که‌قریب‌چهل نمره روزنامه‌خواسته‌بودند[۲]. عجب‌حکایتی‌است! مردم تصورمی کنند که من‌همان کسم که درطهران درمیان‌لذائذ تام و تمام زندگـی محاط به دوستان یکدل و برادران و اقـوام با محبت با اطمینان ازمعیشت (اگرچه باسختی) و امید مرگ در راه دوستان، وطن و پیروی مردمان راستگو خـودم را در معرض مهالک کرده و

می‌نوشتم آنچه را که خوب می‌دیدم و هیچ نمی‌دانند که الان یأس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است.

وطن مرا به خود راه نمی‌دهد. دوستان بواسطهٔ فقر من از من متنفر و فراری شده‌اند. سرابهائی که به‌نظر من چشمه‌های زلال می‌آمدند الآن حقایق خودشان را ظاهر کرده‌اند و چند نفر هم بی‌اراده و فقط برای اینکه بیشتر مرا اذیت کنند و این چندساعت یا چندروز آخری[۳] مراهم ازاین تلختر و مشوشتر بکنند (با یک آلتی که برای شب نامه‌نگاری هم کافی نیست و برای یک ورق چاپ کردن جان پنج نفر را می‌گیرد و آخرش هم لایقرء و نامفهوم یک ورق چرک آبی به‌دست می‌دهد[۴]) شب و روز طعن وطنز می‌زنند که فلانی کاره نیست و فکری جز وقت گذراندن ندارد.

درجواب این اشخاص فقط لازم است که بگویم: برادرهای عزیز من![۵] وزارت کردید، ریاست کردید، دزدید[ید]، بردید، خوردید و الان هم فرقی که در زندگیتان پیدا شده است همین است که پولهاتان را آورده‌اید درمملکت آزاد و باتجملتری عیش می‌کنید.

خودکشی

اما آن کسی را که مورد ملامت قرار داده‌اید خودش تا گلو زیر قرض یک نفر زن پانسیونر است که در مقام مطالبه جوابی جز خودکشی ندارد و اهل و عیالش در طهران پریشان و معطل و گذشته از هزاران زحمت و صدمه برای نان یومیه معطلند، و امروز بعد از آنکه دیگر خودتان را تمام کرده‌اید آدمی شصت تومان برای رهائی وطن داده‌اید[۶] و اسبابی فراهم کرده‌اید

که‌خدای واحد شاهد است فرستادن‌اوراقی را که باآن آلت منحوس نوشته می‌شود[۷] برای ادنی ژولیک روسیه اسباب‌ننگ وطن و خود من است .

طبع روزنامه

آیا بـه که می‌توان گفت کـه درمیان این همه وزرا ، رجال، اعیان ومتفرقه که امروز به‌تهمت وطن پرستی تبعید شده‌اند آنقدر فداکاری نیست کـه دو هزار تومان برای فراهم کردن اسباب طبع یک ورق روزنامه صرف کنند.

در هرحال خیلی روده درازی نمی‌خواستم بکنم. پیش آمـد. مطلب همان است که گفته‌ام . اگر واقعاً حضرت عالی درصدد خدمت باشید باید به هر سرعت که هست به **پاریس** تشریف آورده[۸] و اقلاً هزار تومان فوری برای خریدن حـروف فقط (اگرچه می‌دانم شما آنقدرها از من مستغنی تر نیستید) حاضر کنید وبنده و شما و اگر خواست **آقامیرزا قاسم خان**[۹] دست بکاربشویم .

(حروف چین لایق‌هم درینجا ازخود ایرانیها ترتیب داده‌ام که باکمال خوبی حروف می‌چینند ومخارجش‌هم ارزان است).

العبد ، **علی‌اکبر دخو**[۱۰]

باز مجدداً عرض می کنم که در **انگلیس** ماندن و تابع اوامـر زید و عمر[و] شدن معنیش توسعه دادن ادارهٔ خود پسند هاست .[۱۱] آتش مسیو **برون** راهـم بیش‌از این خواموش نکنید و **ایران** را هم بیشتر از اینها رسوا نفرمائید. **برون** هرچه باید بکند خودش پیشتر می کرد و بعداز این هم خواهد کرد.

علی‌اکبر

-۴-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

ازپاریس به لندن - ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸

تصدق وفایت شوم

هی وعده می‌دهید که دوروز دیگر خواهید آمد. باز کثرت مشغله جلو خیال را می‌گیرد وخلاف موعود مشهود می‌شود.

بیکاری و وبی پولی

این بنده بدون هیچ پرده باید عرض کنم که از کثرت بیکاری دیگر نزدیک است دیوانه بشوم و هنوز هم مطمئن نیستم که آیا بعداز اینها هم کار منظمی پیدا خواهم کرد یانه؟

عجالةً کثرت بی‌پولی که تقریباً پیش‌از رسیدن به هر کاری می‌خواهدعذرمارا ازمدرسه بخواهد. بعدازصدفرانک پول تلگرافهای متعدده دادن هشتصد فرانک از آخرین پول مایهٔ امید بستگان طهران از سفارتخانه رسید. قریب چهار صد فرانک به پانسیون مقروض بودم دادم و یکصد فرانک از بابت دویست فرانک قرضی که (ازپول امیراعظم[1]) به‌دبیرالملک[2] داشتم‌دادم. یکصدفرانک‌هم به‌مروراززیدو عمر[و] گرفته بودم. مابقی‌راهم‌یک‌لحاف وتوشک‌و یک ویستون[3] زمستانی خریدم والان بدون هیچ خجلت چون چیزی ازشما پنهان ندارم عرض می کنم سه روز است که با نان وشاه بلوط

می‌گذرانم. ولی استدعا می‌کنم که این عرایض مرا به کسی ابراز نفرمائید. اینها اسرار من است که می‌خواهم بعدازمرگ من هم مخفی بماند.

مقاله نویسی درپاریس

در هر حال این کاغذ را به شما می‌نویسم محض آنکه می‌دانم منتظرید. دیگر آنکه میل‌دارید بدانید به من چه می‌گذرد. حال من آن بود که نوشتم و کارم هم این بوده است که تاحال یک مقالهٔ مفصلی نوشتم که **دبیرالملک** به **ممتازالدوله** [۴] داده و پس‌از کمی اصلاح در روزنامهٔ **دبا** [۵] درج شد و مقالهٔ دیگری‌هم خیلی جاذب وفوق‌العاده کشنده نوشته ودادم ترجمه کردند ودرانجمن اخوت اسلامی [۶] درحضور **احمدرضابیگ** [۷] که تازه به **پاریس** آمده بود خواندم. فوق‌العاده‌اثر کرد وخیلی‌احمدرضابیگ بخصوصه‌رامتأثر نمود. گفت‌تاحال آنچه‌توانسته‌ایم کمک به **آذربایجان** کرده‌ایم [۸] و در همه جا که رفته‌ام مذاکرهٔ **ایران‌وعثمانی** را باهم کرده‌ام ومخصوصاً دونفرصاحب منصب‌نمرهٔ‌اول برای فرماندهی قشون **ستارخان** فرستاده‌ایم وبعدازاین هم قول می‌دهم که نهایت‌سعی‌خودم را دراستخلاص **ایران** به جا بیاورم.

دیگرمقالهٔ تشکرنامه مانند نوشتم که بیست‌وسه نسخهٔ فرانسهٔ آن را برای «دپوته» [۹] ها وروزنامه نگارهای انگلیس ازطرف کلنی [۱۰] **ایران**فرستادیم. خدا پدر **حاجی میرزاآقا** [۱۱] را بیامرزد که قریب‌ده بیست فرانک برای خرج پست و غیره آن داد وکارصورت گرفت.

فعالیت خانم فرانسوی

دیگر ازکارهائی که خیلی مهم است و عنقریب تمام‌افکارعقلای‌فرانسه واقلام روزنامه‌نگارهای

اینجارا که تا به حال ساکت مانده‌اند به حرکت می‌آورد تحریک کردن یکی از خانمهای شاعره و نویسندهٔ مشهور اینجاست که بر حسب گفتهٔ خودش ندیده به‌من عاشق بوده است و روزنامهٔ **صوراسرافیل** را در **دبا** و **روو دومند موزولمان**[۱۲] و **ژیل بلاس**[۱۳] و **لوژورنال**[۱۴] و **روو ایسلامیک**[۱۵] وچندین روزنامهٔ دیگر ترجمه کرده‌است. این خانم در **فرانسه** نسبت به‌ایران همان احساسات را دارد[۱۶] که جناب **پروفسور براون** در **لندن**.

کنفرانس دربارهٔ ایران

عجالةً دوازده روز است که روزی شش هفت ساعت با این خانم مشغول ترتیب یک کنفرانسی دربارهٔ **ایران** هستیم. این کنفرانس که تقریباً درهفت هشت مجلس خواهدشد-۱) مرکب است از اطلاعات کامله‌ای از تاریخ و اخلاق و آداب **ایرانیان** و از تغییرات مختلفه‌ای که در ازمنهٔ متفاوته برای **ایران** دست‌داده و از موافقت‌تامه‌ای که **اسلام‌حقیقی** با اصول عصر حاضر دارد و نیز از تغییراتی که **ایران** به اسلام داد و آن را موافق حال و مشرب خود کرد. و دیگر از اولین نهضت **ایرانیان به** طرف اخذ اصول عصر جدید که از زمان **میرزا تقی‌خان امیر** شروع شده و از **سیدجمال‌الدین افغان** و **میرزا آقاخان کرمانی** وحاجی **شیخ هادی‌مجتهد** و مرحوم **امین‌الدوله** و **پرنس‌ملکم‌خان** و **ذکاءالملک**[۱۷] و مرحوم **میرزا علی محمد خان پرورش**[۱۸] **وحبل‌المتین** گذشته به‌ابتدای شورش اخیر ختم می‌شود ورشته های بعداز آن ازعلل شورش شروع کرده خدمات مجلس را در این مدت به **ایران** باشرحی اکمل بیان می کند و نیز تحریکات اجانب‌را دراخلال کار **ایران** مدلل‌می‌دارد و بعداز

آن اوضاع کودتا ووقایع اخیر به وجهی مشبع بیان می کند.

این خانم بواسطهٔ شهرتی که درعالم مطبوعات داردتمام‌روزنامه نگارها و رجال بزرگ و نویسنده‌های کاری و علما را تقریباً به این کنفرانسها دعوت‌خواهد کرد که تقریباًدرهرمجلس قریب هزار نفراز این‌قبیل اشخاص خواهدبود والبته می‌دانید که چه اثری‌این‌اطلاعات صحیحه دراینجاخواهند بخشید وبعداز آنکه در روزنامه شروع به کار شد چه طور زودبه‌تمام دنیاسرایت‌خواهد کرد. برای‌اینکه‌ـ چنانکه مسبوقید فقط روزنامه‌های فرانسه‌است که بین‌المللی وعالمگیراست‌و روزنامه های سایر بلاد هرچه هم که مهم باشد از دائرهٔ دیپلوماتهای دون تجاوز نمی کند.

***

ننگ خودکشی

باری اگر بلوطها پراشتلم نکنندوسلامت مزاج تاآنوقت که این کارها تمام شود زیاد از دست نرود گمان می کنم که بااین‌تنهائی وقد چوگان شده گوئی بزنم‌وبعد از آن‌هم‌ازخداخواهش کنم که پیش‌ازتحمل‌ننگ خودکشی[۱۹] مرگ طبیعی بیاید وازاین ناملائمات یک دفعه راحتم کند.

نشر صوراسرافیل

روزنامهٔ **صوراسرافیل** هنوزنوشته نشده‌تقریباً هزار مشتری پیدا کرده، حتی از **بخارا** هم نوشته‌اند وروزنامه خواسته‌اند. اما افسوس که... بله.[۲۰]

کاغذهائی که ازاطراف رسیده‌است خیلی مضحک است. جمع کرده‌ام که بیائید و بخوانید. ازجمله کاغذی از**تبریز**[۲۱] رسیدم که یکصد نمره به رسم علی‌الحساب بااولین پست روزنامه می‌خواهند.

نمی‌دانم به‌چه خیال این **مطلب** را جناب **آقایوف**[۲۲] انتشارداده.
من فقط به او نوشته بودم که شاید پس‌ازتحصیل سرمایه به‌احیاءِ **صور** **موفق** شه . دادەاست درتمام روزنامه ها[۲۳] آدرس مرا درج کرده‌اند و ظهو **سور** را اعلان نموده‌اند.

غای پاریس

باری‌کاررفقاهم تمام خراب‌است. الان در**پاریس** تقریباً بنده و **دبیرالملک** و **میرزاقاسم خان** **اسدالله‌خان**[۲۴] یک حال داریم. جز آنکه آنها باز تکیه‌گاهی به جائی دارند وامیدی ازآتیه برای خود تصور می‌کنند وازاین رو در پانسین مانده طوری زندگی می‌کنند.

درمنزل قزوینی

به عکس این بنده که از ترس زیاد شدن قرض پانسین را رها کرده و اینک در منزل جناب **شیخ محمدخان قزوینی**[۲۵] به قدرپهن کردن‌یک رخت‌خواب روی زمین (آن هم فقط در شب) جا عاریه کرده‌ام وبا سه فرانک ونیم پول که الان در کیف (یعنی‌آنچه که پول درتمام دنیا دارم) می‌خواهم **محمدعلی‌شاه** را ازسلطنت خلع کرده ومشروطه را به **ایران** عودت بدهم .

جناب **دبیرالملک** هم (محرمانه باشد) پولهای **امیراعظم** را باکمال تفنن خرج تئاتر وگردشهای شب کرده‌اند وبیچاره الان فقط به شام ونهاری که درپانسین دارد قناعت کرده است .

تقاضای قرض

تصدقت شوم ، از شوخی بگذریم . کارمن خیلی سخت‌است.غیرازسه فرانک ونیم‌در کیف‌وامید رجعت جنابعالی دیگرابداً ملجائی برای خود نمی‌شناسم. ولی‌آمدن

جنابعالی هم حالا نه ممکن است و نه من در صورتیکه می‌بینم قدری کار ازپیش برده‌اید صلاح می‌دانم . درین صورت منتها تا دوروزدیگر من بتوانم‌خودم را بااین مبلغ نگاه دارم. استدعا می کنم اگر به‌حیات من اهمیتی می گذارید اقلاً صد و پنجاه فرانک با اولین پست برای من بفرستید. یعنی‌قرض بدهید. این که می گویم قرض بدهید شوخی نمی کنم . برای اینکه در عوض یا برایتان خدمت‌خواهم کرد یا اقلاً یک روز ولو در روزنامه های خارجه باشد استخدامی پیدا کرده می‌پردازم .

احتمال کار در ماتن

خانم مذکور اصرار دارد که مرا در **ماتن**[۲۶] برای نوشتن **چرند پرند** مستخدم کند . امامن همین راهم درصورتیکه ممکن باشد بسته به اجازهٔ شمامی‌دانم. برای اینکه اگر درصدد نوشتن **صوراسرافیل** باشید آنوقت من نمی‌توانم برای هردوکار بکنم و زیرقرارداد **ماتن** هم نمی‌توان زد .

قربانت شوم، البته کوتاهی نکنید. اقلاً بقدرمخارج یک ماهه برای من بفرستید تاخودتان‌بیائید. از **دبیرالملک** کارسازی نمی‌شود.

قربانت ، **علی‌اکبر دهخدا**

استدعا می کنم کاغذ مرا به احدی نشان ندهند واگر ازجناب **حاجی میرزا آقا**[۲۷] امیدی هست دنبال کنید. شاید مفید فایده باشد .

قربانت میروم . منتظر اولین پستم .

-۵-

یادداشت به محمد قزوینی

ازایوردون به پاریس-۲۹ دسامبر۱۹۰۸

یادداشت روی پاکتی است که صاحب نسق برای معاضدالسلطنه به ایوردون نوشته بود وچون معاضدالسلطنه درآنجا نبوده دهخداآن‌را به نشانی میرزا محمدخان به‌پاریس برگردانیده وازو خواسته است که آن‌رابه معاضدالسلطنه رسانیده شود .

خواهشمندست این کاغذ را به جناب معاضدالسلطنه رسانیده و شیخه[1] هم ببینند.

-۶-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به پاریس - ۳ یا ۴ ژانویه ۱۹۰۹

این نامه در جواب نامه‌ای است ازمعاضد السلطنه‌که در تاریخ اول ژانویه ۱۹۰۹ از پاریس بـه دهخدا نوشته بود . بنابرین نامه در سوم یا چهارم ۱۹۰۹ از ایوردون به پاریس ارسال شده است .

تصدقت شوم

راستی نرسیدن کاغذ حضرت مستطاب عالی در ایـن چند روزه مورث بسی تأثر این بنده وسایرین[1] شده بود وامروزرسیدن دومرسوله معاً مایهٔ خیلی بهجت و سرور همگی شد .

جواب را دادم **آقا حسین آقا**[2] نوشته که هم اسباب خوشوقتی حضرت مستطاب عالی بشود و هم این بنده از زحمت ادای آنچه را که قلم خودم اجازهٔ نگاشتن آن را ندارد رها بشوم.[3]

دفاع ازنوشتهٔ خود

بنده در عین مشروطه طلبی عرض می کنم در اعمال شخصی باید مستبد بود و به قول جناب **آقاحسین آقا** آنکه هنوز بستگی به خانواده دارد[۴] باید به او گفت عزیزم

ترک نام و ترک دین و ترک جان در راه معشوق اول منزل است

من مشروطه طلبم، اما به شرط اینکه چیزی به من برنخورد. حکایت **امیر بهادر** است که می گفت من مشروطه طلبم به شرطی که تمام شئون اقتدار، چپاول و یغمای سابقم سرجایش بماند.

خوب. فرضاً (وحال اینکه هیچ وقت تن به این کار نخواهم داد) در این نمره[۵] جناب **ظهیرالسلطان**[۶] با تمام مساعی خود از درج این چند کلمه ممانعت کردند فردا که ایشان به **لندن** رفتند یا حروف ما واردشد[۷] آن وقت که باز قلم در کف دشمن است.

و دیگر آنکه بقول مشهور باید دعا کرد پدر بمیرد، وگرنه معلم بسیاراست. **دخو** نباشد، **ملانصرالدین**. ملانصرالدین نشد دیگران که هنوز در شکم مادر و پشت پدرند.

محاسن **آل قاجار** دیگر شرق و غرب را گرفته واگر یک چهار روز در **مسکو** تشریف ببرند آنوفت خواهند دید که از جده و خاله شان باید ممنون باشند و فکری برای نزدیکتر از آن دو بکنند.

درهرحال واقعاً می گویم اگر این نمره آنطور که من نوشته‌ام چاپ نشود بکلی بکلی ازمن صرفنظر کنید[۸]. این برای تهدید نیست برای این است که حقیقةً من در تملک نفس خودم قدری عاجزم. تا دوباره به‌خانهٔ اولی برگردم خیلی باید تحمل کنم. عجالةً ازدور روی شما را می بوسم

العبد، **علی‌اکبر دهخدا**

-۷-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به پاریس- شاید چهارم / پنجم ژانویه ۱۹۰۹

این‌نامه درجواب نامه‌ای است ازمعاضدالسلطنه مورخ سوم ژانویه ۱۹۰۹ بنابرین باید در چهارم یا پنجم ژانویه نوشته شده باشد. کنارهٔ نامه دو یادداشت از موسی میرپنج (برادرحکیم‌الملک)و حسین طهرانی (پرویز) دارد.

میرزا قاسم خان

تصدقت شوم

وقعهٔ **میرزا قاسم خان** را نمی‌خواستم تا به **ایوردن**[۱] تشریف نیاورده‌اید مستحضر شوید[۲].

ولی تقریباً مطلب همان است که درلف به‌جناب **دبیرالملک** نوشته‌ام و اجبار وادار کرد که ایشان را اقلاً مطلع کنیم که حسابهای او را تا آنجا هستید بریزد و قبضش را رد کند و قریب یکصد و چند فرانک هم تازه پول برای **میرزا قاسم خان** رسیده، آن راهم جناب **دبیرالملک** گرفته‌اند. باید به حساب آورد و قبضش را پس گرفت و زباناً خواهش کنید چون خودش الان در کمال احتیاج است پولش وقتی رسید فوراً به خودش بفرستد. البته فراموش‌نفرمائید. کاغذ جوف را بخوانید بعد چسبانده‌به **دبیرالملک** بدهید ومطلب راعنوان کنید.

اما محض استراحت قلبی شما عرض می کنم که طبیب امروز گفته است آنقدرها سخت نیست. فقط یک رگ گسیخته‌است. امابا این حال معلوم نیست چند وقت بخوابد و چقدر مخارج بشود.

البته باید حسابش‌را با **دبیرالملک** یک سره کرد. ازاین سه

کاغذ جنابعالی معلوم می‌شود که هنوز به کار روزنامه دست نزده‌اید.[۳]

آقای عزیز من، آنقدر که در **طهران** در انجمنها و مجامع گوش به این حرفهای بی نتیجه دادید بس نشد؟ چرا باید وقت را تلف کرد که **مخبرالسلطنه**[۳] چه می‌گوید یا **احتشام‌السلطنه**[۴] چه می‌فرماید. کار ما معین است. باید رشتهٔ خودمان را بگیریم و برویم. اگر به مقصود رسیدیم چه بهتر، وگرنه پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم که عمر را به مذاکرات بیهوده و دفع الوقت تلف کرده‌ایم.

جهانگیرخان

وصیت‌نامهٔ مرحوم **میرزا جهانگیر خان** را که بنا بود به شعر بسازم، تمام کرده‌ام حاضر است. به نظر خودم تقریباً در ردیف اول شعرهای اروپائی است[۵] (اگرچه دختری را که ننش تعریف کند برای دائیش خوب است).

اما نمرهٔ سوم **اسرافیل** در گرو نمرهٔ اول است. هر وقت نسخهٔ اول شمارهٔ یک را چاپ کرده فرستادید به‌فاصلهٔ یک روز نسخهٔ سیم را دریافت خواهید فرمود.

نمی‌دانید وقعهٔ بیچاره **میرزا قاسم خان** چقدر وقت همه را تلف کرد و بکلی خیالات ما را برهم زد.

***

جناب **مسعودالسلطان**[۶] در **لوزان** هستند. در **ایوردن** یک روز برای ملاقات جنابعالی آمدند.

جناب **آقاحسین آقا** سالم‌اند و مشغول تحصیل می‌باشند. در باب خبر سلامت حضرت مستطاب آقای **آقا سید محمدرضا**[۷] به جنابعالی

تبریک می گویم وامیدوارم به مقصد خودتان (درباب آوردن ایشان به اینجا) بزودی نائل بشوید.

خدمت جناب آقاسیدمحمد شبستری[۸] سلام مرا ابلاغ فرمائید. بی نهایت ازمژدهٔ تشریف فرمائی ایشان خوشوقت شدم. وجود ایشان کیمیا است. نه تنها به درد حروف چینی می خورد، برای هر دردی دواهستند. البته البته مغتنم بشمارید و نگذارید از دست بروند.

زیاده قربانت، **علی اکبر دهخدا**

-۸-

یادداشت به میرزا محمدخان قزوینی

ازایوردون به پاریس- مورخ ۵ ژانویه ۱۹۰۹

این یادداشت روی پاکتی نوشته شده است که برای میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه توسط میرزا محمدخان قزوینی به پاریس ارسال شده بوده.

تصدقت بروم

جان من این کاغذ را به هر سرعتی کــه ممکن است به جناب معاضدالسلطنه برسانید. برای اینکه وقت می گذرد.

چندتا شعرساختم برایت می‌فرستم. تصحیح کن پس بفرست. می‌خوام بدم صله بگیرم.[۱]

-۹-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

ازایوردون به‌پاریس-مورخ بین‌هفتم / نهم‌ژانویه۱۹۰۹

نامه‌ای‌است‌که بین۵ تا ۹ ژانویه (علی‌الظاهرهفتم ژانویه) درجواب نامهٔ پنجم ژانویه از ایوردون به پاریس ارسال شده است. حاشیه‌ای ازحسین طهرانی دارد.

تصدقت شوم

کاغذی دیروزودیگری امروز رسید. ازاینکه نوشته‌ایدعریضه‌جات ازبنده نرسیده خیلی تعجب می‌کنم وبا اطمینانی که از صحت عمل پستهای اروپا دارم گمان می‌کنم که خواسته‌اید مرا بیشتر تحریص به چیزنویسی کنید. وگرنه حق دارم که بگویم خانمهای **پاریس** اثری درقلب‌وخیال جنابعالی کرده ودیده‌رانادیده‌انگاشته‌اید. درهرحال مطالب همان است که نوشته‌ام. الان کاغذ شما و راپرتها و رقیمهٔ جناب **امیراعظم** رسید. خیلی خوشوقت شدم.

ژون ترکها

نظامنامهٔ ژون تورکها[۱] را باکمال‌اوقات تلخی فرستادم. عزیزمن! اگربنای دادن نظامنامه به دیگران بود چراخودتان را بدنام کردید واسم مرکز[۲] روی‌خودتان گذاشتید، ودیگر آنکه چه مزیتی درچهار نفر دزد[۳] دیده‌اید که در خودتان کم دارید. خیلی خیلی تعجب می‌کنم.

آخر **احمدرضابیک**[۴] همهٔ‌این‌شارلاتانهارا در**اروپا** می‌شناخت. اگرشمارا لایقتر ازهمه نمی‌دانست چرانظامنامه را به‌شماداد. گذشته

ازهمهٔ این مطالب چنانکه از حرفهای **احمدرضابیگ** و دکتر **نازی بیگ**[۵] ملتفت شدید این سرّ انجمن ژون ترکهاست. شما چه حق دارید که سرّ دیگران را که به‌شما سپرده‌اند فاش می‌کنید. آخر چه‌اعتمادی به چهار نفر دزد که تادیروز کناره می‌گرفتند که شاید مورد مراحم ملوکانه شوند و امروز که باد از طرف ما می‌وزد به این طرف میل کرده‌اند دارید[۶].

محمدعلی‌شاه وعلیقلی شاه

ادارهٔ این قبیل کارها کارعلما و دانشمندان ملت است که به منزلهٔ دماغند و اعضا را به حرکت می‌اندازند. نه کار **سرداراسعد بختیاری**. او باید همیشه آلت باشد نه علت. امثال او همیشه باید ازپشت پرده های تاریک به اعمال درونی عقلای‌ملت‌نگاه کنندواز ترس کاربکنند،وگرنه وقتی که‌قوای‌معنوی‌را شما به‌ایشان‌واگذار کردیدو باقوای مادی خودشان‌ضمیمه‌کردندیگر چرا زیربار خیالات ضد استبداد خواهند رفت. **محمدعلی‌شاه** می‌میرد و **علیقلی‌شاه**[۷] به تخت می‌نشیند. آخرچه فرق درتغییر اسامی هست. **علیقلی** مقتدر خیلی خطرناکتر از**محمدعلی** ضعیف است.

البته وهزار دفعه البته ندهید. به هیچکس ندهید. برای تماشا هم به یک‌نفر ندهید. والله بالله جز اینکه عظم‌وهیبت‌این‌یکی‌هم‌ازمیان برود ومثل‌همهٔ‌کارهای بزرگ دیگر که وقتی‌به‌ایران‌آمد کوچک‌و بی‌اثر شد این آخری‌هم عظمش می‌رود و بکارتش بامفتضح ترین‌صورتی برداشته می‌شود.

خواهید گفت من وتو چه ترجیح علمی‌وعقلی به‌دیگران‌داریم.

برادرمحترم من، ترجیح و مزیت نسبی است. **بیزمارک** ایران **میرزا تقی‌خان** امیر است و**ولتر** و **روسوی** عثمانی **احمدرضابیگ** ودکتر **نازی‌بیگ**. درهرحال البته ندهید و بگوئید نفرستاده‌اند. خودم از **ایوردن** می‌فرستم.

تشکیل مرکز

شما برای روزنامه‌نگاری به **ایوردن** نیامدید. عمدهٔ قصد شما تشکیل مرکز و **صوراسرافیل** پردهٔ روی‌کاربود. تصورنکنید که کار **ایران** به زودیها اصلاح خواهد شد. عمدهٔ زحمت ما وبزرگترین میدان جانبازی و فداکاری‌ما بعداز مرگ **محمدعلی‌شاه** است.

تاریخ وپیشامد اوضاع دارد اینهارا به مامثل روزنشان می‌دهد. رفقای **ایوردن** هم عموماً دراین رأی بامن شریکند.

میرزاقاسم‌خان در مریضخانه است. قادر به حرکت نیست تا به **ژنو** برود. دکترش خوب است.

تلگرافی‌الان رسیده بودباز کردیم (بااجازهٔ رفقا)چون‌احتمال دادیم کاری فوری باشد. معلوم شدازمصدق است وراجع به‌آن‌آدم.[۸] زود فرستادم. جواب هرچه هست مرقوم خواهید فرمود.

برای آینده

بازتأکید می کنم که نظامنامه را به کسی‌ارائه هم ندهید و بگذارید برای آن روزی که به مراتب سخت تراز امروز است، و آن روزی است که اگر محرمانه ملاحظه بفرمائید (ازهر گوشهٔ مملکت یک سلطان تازه ظهور کند و رشتهٔ امورجز به توسل به این حبل‌المتین ازهم بگسلد).

زیاده قربانت می روم . کاغذ های طهران را گفته بودید برای نمرهٔ دو درج کنید خلاصه کرده فرستادم[۹] .

ازحروفات فقط سی کیلو رسیده[۱۰] ، باقی دربیست و سیم ژانویه خواهد رسید .

زیاده قربان وتصدقت ، **علی اکبر**

مطالب کاغذ **امیراعظم** راخلاصه کرده فرستادم . بدهید درنمرهٔ دوم درج کنند .

-۱۰-

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه

از ایوردون به پاریس - ۱۴ ژانویه ۱۹۰۹

این نوشته‌کنار نامهٔ ۱۴ ژانویه حسین طهرانی نوشته شده‌است.

تصدقت شوم

دیشب به‌جناب **شیخ محمد خان** نوشتم که پول نرسیده. امروز سیصد فرانک رسید . دست نزدیم تا بقیه هم برسد و بـه صاحب خانه بدهیم .

احوالات تازه‌ای نیست . از سلامت حالات خـودتان مستحضر فرمائید . همه سالمیم و سلام می‌رسانیم .

قربانت ، **علی اکبر دهخدا**

-۱۱-

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه

از ایوردون به پاریس- ۱۵ژانویه۱۹۰۹

همراه این نامه ، نامه‌ای از میرزا قاسم خان صور هست. نامه داخل پاکتی است که مهر ابطال تمبر آن مورخ ۱۵ژانویه ۱۹۰۹ است .

تصدقت شوم

تلگراف شما خیلی ماها را متوحش کرد . اما صلاح ندیدیم بی جهت خرج بتراشیم . درصورتیکه یقین داشتیم پیش‌از تلگراف ، کاغذ ما به شما می‌رسد .

با تلگراف شمایک تلگراف دیگری‌هم رسید. مطلبش‌این‌است که ذیلاً می‌نگارم :

معاضدالسلطنه . ادارهٔ روزنامهٔ ایرانی**صوراسرافیل**. برحسب دستورالعمل رئیس مجلس شورای **عثمانی**[1]خاطر عالـی را مستحضر می‌کنیم کـه تلگراف شما درموقع افتتاح مجلس سبب خوشوقتی فوق العادهٔ مجلس شوری گردید.   کونسول ژنرال ترکی ــ **حیدر**

به فرانسه است ، ترجمه کردم که اسباب معطلی نباشد و عینش را در دفتر ضبط کردیم .   قربانت ، **علی اکبر**

از مژدهٔ طبع روزنامه از کثرت فرح نمی‌دانم‌چه بکنم.

مخارج **میرزا قاسم خان** را هم تحقیق کردم. تخمیناً روی هم رفته از روزی پنج فرانک زیادتر نمی‌شود و این همان خرجی است که در پانسین داشت .   زیاده قربانت ، **علی اکبر**

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه

از ایوردون به پاریس - ظ حدود ۲۰ ژانویه ۱۹۰۹

تصدقت شوم

رقیمهٔ اخیر جنابعالی مایهٔ خیلی تأسف هم شد. هیچ نمی‌دانم چه عرض بکنم. حروفات را چنانکه دو دفعه نوشته‌ام فقط سی کیلو آورده‌اند. مابقی هم در بیست و سیم ژانویه می‌رسد. تا آن روز ما چقدر خرج خواهیم داشت؟

عقیدهٔ پرویز

از طرف دیگر روزنامه‌ها همه جا اعلان کرده‌اند، و بر فرض انتظار رسیدن حروف جناب **آقاحسین آقا** عقیده‌شان بر این است که یکصد کیلو حروف محال است کار این روزنامه را ببیند. در هر حال من بکلی از حیث صدمات وارده بر شخص جنابعالی نزدیک است دق کنم. این همه زحمت، این همه مخارج، نتیجه‌هم این شده است. رفقا چنین صلاح می‌دانند که این دویست فرانک زیادی را هم بدهید و اقلاً دوسه نمره طبع کنید تا پول روزنامه‌ها برسد وقدری گشایش در کارها پیدا شود.

اما این بنده بکلی از لا و نعم چیزی نمی‌گویم. برای اینکه واقعاً بیش از این خجالت می‌کشم بر شما تحمیل کنم. مقدماتی را که عرض کردم خودتان بسنجید ببینید چه باید کرد.

اگر صلاح است به هر قیمت شده این دوسه نمرهٔ اول را در پاریس طبع کنید و اگر صلاح نیست آنوقت هر چه را که پیشامد اقتضا می‌کند باید پیروی کرد. زیاده عرضی ندارد.

علی‌اکبر

-۱۳-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

ازایوردون به پاریس - ۲۹ ژانویه ۱۹۰۹

تصدقت شوم

خبر وحشت اثر دخالت **روس** در **ایران** و شکت اهالی **تبریز** و بی‌اطلاعی ازجناب **تقی زاده** که کجا هستندوچه می کنندبه‌ضمیمهٔ بی‌اطلاعی ازحالات بستگان که متجاوز ازیک ماه است کاغذی ازشان نرسیده وحالت **میرزا قاسم خان** و بیش از پنج روز نرسیدن کاغذ جنابعالی چندروزاست چنان خسته و کسلم کرده که نمی‌توانم بیان کنم.

چرا؟

چرا درین وقت باید **لندن** خالی باشد. چرا ماها نباید هر کدام مثل یک شیر زخم خورده نغریم وبه هرطرف حمله نکنیم. والله تمام شدیم، بالله عزت دولتی، ملیت، قومیت، وطن، شرف، ناموس وهرچه که داشتیم ازدست‌رفت.

پس جناب **ممتازالدوله** که به **لندن** خواهند رفت؟[۱] آخر بابا یک حرکتی، یک جنبشی. این وزراء، این امراء، این‌رجال، این شاهزادگان که امروز جا برهمهٔ عیاشهای پاریس تنگ کرده‌اند تا کی صبح باید در «بوا»[۲] گردش کنند وشب در قهوه و تئاتر یا گوشهٔ خانهٔ خرابشان بلمند.

نمی‌دانید جناب **معاضدالسلطنه**، والله‌العلی‌الغالب مرگ هزار بار برای یک نفر باغیرت ازاین زندگی بهتراست.

تقی‌زاده

همه با هزاران دلیل بر ضد این سید[۳] حرف می‌زنیم. والله اگر تمام این مدعیان هر یک ده یک گرمی و پشتکار او را داشتند الان کارها بتمامه اصلاح شده بود. چه ضرر دارد آدم جاه طلب باشد و کارهم بکند.

نیمهٔ شب است. سکوت و آرامی این ده خراب دیگر بیشتر به جولان افکار زننده میدان می‌دمد. این کاغذ را معالجهٔ مرضهای خودم قرار داده‌ام که بلکه به گفتن کمی از دردهای دلم را تخفیف بدهم. وگرنه مطلبی نوشتنی نداشتم.

ممتازالدوله

البته البته جناب **ممتازالدوله** را به **لندن** حرکت بدهید. آخر این ملت بدبخت که جناب ایشان را به ریاست انتخاب کردند فقط برای حکمرانی نبود. درضمن هر حقی تکلیفی هم هست که باید ادا کرد. اگرچه می‌ترسم با هزار زحمت بروند و آنجا باز گوشه‌ای را ازاختیار کرده مثل **پاریس** منزوی بشوند.

براون

شرحی به جناب پرفسور **بروان** نوشتم. کاش یک نخود غیرت این خارجی در تن ما اهلیها بود. افسوس که نیست. آن بیچاره هم تا کی می‌تواند سر بی‌صاحب بتراشد و در عزائی که صاحبان عزا به‌عیش مشغولند ماتم بگیرد. شمارا به‌خدا بروید و به هر وسیله که هست جناب **ممتازالدوله** را راهی کنید. به زبان، به مهربانی، به تشر، به نصحیت.

والله **ایران** درشرف رفتن است. بالله اسارت همهٔ ماها نزدیک است. آخر بابا این مکنتی که ما داریم وحالا از ترس مخاطرهٔ آن

تکان نمی‌خوریم از این آب و خاک بدبخت است. ایـن کمال حق ناشناسی است که اقلاً صدیک نعمای این آب وخاک را در دفاع از آن صرف نکنیم.

اگـر امروز در **لندن** یک نیمه **تقی‌زاده** باشد با مقدمهٔ آن زحماتی که آن بیچاره و جناب عالی متحمل شده‌اید کافی است برای اینکه نقشهٔ روسها را خنثی کند و اقلاً چهار روز را ممتد نماید.

می‌دانم حالا در جواب خواهید گفت که شما نمی‌دانید. ما از جاهای صحیح خبر داریم(ولی به‌شما نمی‌توانیم بگوئیم) که این نقشه بی اثر شده است و انگلیسها قبول نخواهند کرد.

باز افسوس کـه همیشه این لولوهای پشت پرده کـه از بچگی جسارت و شجاعت و جرئت ما را تمام کردند در بزرگـی هم دست از ریش ما بر نمی‌دارند.

در هر حال قربانت می‌روم بر . . .*قلم من بیخشید. بی‌نهایت متألمم.

نظامنامهٔ **انجمن آذربایجان** را پیدا نکردم. نظامنامهٔ [illegible] را فرستادم. هر دو تقریباً یکی است.

ق

*ـ یک کلمه ناخواناست.

-۱۴-

نامه به ابو الحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به - حدود ۲۰ فوریه ۱۹۰۹

قربانت بروم

بعد از رقیمهٔ اولیهٔ جناب مستطاب عالی دو کاغذ دیگر هم رسیده است . همهٔ ماها سالمیم . از اطراف کاغذهای زیاد می‌رسد که روزنامه می‌خواهند و تازه آبونه می‌شوند. اگر لازم است همهٔ کاغذهائی که در این مدت رسیده برای شما بفرستیم.[1]

اخبار روزنامه‌های اینجا هم همانهاست که مرقوم فرموده‌اید . خبر تازه‌ای نیست . ولی از قرار معلوم وضع **تبریز** خیلی پریشان است و نقشهٔ **محمدعلی‌میرزا** هم خراب کردن **تبریز** و پس از آن پرداختن به سایر نقاط است .

به گمان من باید به **رشت** نوشت که هر طور هست با دو سه‌هزار نفری به **طهران** حمله کنند که قوای دولت تقسیم و تجزیه بشود . وگرنه کار ما تمام است.

کاغذی که جناب **میرزا محمدخان** فرستاده‌اند لفاً فرستادم ملاحظه فرمائید .

کاغذی هم به **دکتر جلیل‌خان**[2] نوشتم. اما نه بطوری که بفهمد **میرزا محمدخان** به‌من کاغذ نوشته. فقط نوشتم چون جنابعالی در **پاریس**

هستید شایسته نیست که روزنامهٔ ما اینقدر تعویق بیفتد. خوب است با جناب **میرزا محمدخان** که خیلی کاردارند و به روزنامه نمی‌رسند کمک فرمائید که زودتر این نمره‌ها در بیاید.

جناب عالی هم کاغذی به همین مضمونها بنویسید به دکتر **جلیل خان** بد نیست. عجالةً عرضی ندارم و تصدقت می‌روم.

-۱۵-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به لندن ـ ۷ مارس ۱۹۰۹

سطور ذیل زیر نامهٔ ۱۴ صفر ۱۳۲۷ (۷ مارس ۱۹۰۹) حسین طهرانی نوشته شده است.

تصدقت می‌روم

همهٔ مطالب را **آقای حسین آقا** نوشته، دیگر برای من هیچ مطلب نمانده. چه بنویسم که خدارا خوش بیاید. ازروزنامه‌ها خبری نیست. روزنامهٔ چهارم حاضرست.[۱]

خدمت حضرت پرفسور برون سلامهای خالصانهٔ مرا تبلیغ فرمایند.

علی اکبر

نامه به انجمن سعادت (استانبول)

ازایوردون به استانبول - ۲۵ صفر ۱۳۲۷ - ۱۸ مارس ۱۹۰۹

این مکتوب تحریر میرزاعلی‌اکبرخان دهخداوبه امضای اوست . اما نسخهٔ موجود ازآن به‌خط حسین آقا طهرانی (پروین) است . نسخهٔ اصل ظاهراً همان بوده است‌که به استانبول ارسال شده بوده .

صورت لائحه که به انجمن سعادت نوشته و ارسال شد

حضور مبارک اعضاء محترم انجمن مقدس سعادت زادهاالله توفیقاً واجرا ،

البته خاطر محترم آن فدائیان وطن و هواخواهان ترقی نوع مسبوق‌است که‌کار ایران‌ساعت به‌ساعت کسب وخامت می کند وتقریباً باهمهٔ‌شجاعت ورشادت شیرمردان غیورایران کشتی‌حیات وطن در آن ورطهٔ هولناک چهار موجه شده است که برای غرق و فنای آن یک دقیقه اهمال ناخدایان عصر کافی است.

مسئولیت حاضر

هیچوقت نباید فراموش کرد که ما فرزندان دورهٔ حاضر ایران بدبختانه در زمانی واقع شده‌ایم که مسئولیت وتکالیف آن صد هزار دفعه بالاتر وسنگین‌تر از اعصار سابقه وبلکه لاحقه‌است و آشنایان تاریخ می‌دانند که هیچوقت حتی دراوائل طلوع نیراقبال نادرشاه وافول کوکب بخت شاه سلطان حسین صفوی نیز ایران از نقطهٔ نظر سیاسی دچار این بحران عظیم نشده است .

هر قدرعظمت بلیهٔ وطن بیشتر، به همان‌اندازه دائرهٔ مسئولیت و تکلیف ابناء وطن‌وسیع‌تر است. بی‌هیچ شبهه امروزتکمیل یااضمحلال شرف پدران وتقدیر سعادت یا بدبختی‌اولادمافقط بسته به‌حسن یاسوءِ تدابیر حالیهٔ ماست. بااعمال موقتی حالیهٔ خود می‌توانیم هزار مرتبه برشرف وافتخارات اجدادوالاتبارخودبیفزائیم‌ومی‌توانیم‌تمام‌نیکنامی‌و اشتهار آنهارا مدفون قبرستان ننگ اضمحلال کنیم . می‌توانیم اولاد خودرا هم برفرزند انگلیس و آلمان نمائیم و می‌توانیم الی‌الابد آنها را به غلامی همسایگان پیش‌فروش کنیم. گذشته و آتیه هردو در دست ماست و تاریخ با گوشهای شنوا وچشمهای بازمراقب است که با ادلهٔ واضحه ما را در ردیف فرانسه بگذارد یا درسلک اولاد کره ، هند ، افغان، کامبج، بخارا ، تونس والجزایر محسوب دارد .

اتحاد

اگر ازهرعارف وهرعامی امروز علاجی برای ننگ ابدی و مقوی برای نیکنامی همیشگی خودبخواهیم بی‌هیچ شک خواهد گفت‌وفاق، اتحاد، یگانگی وتقریباً به نظرعیان همه شنیده و دیده‌ایم که افراد اهالـی این وطن بدبخت درد را نفاق ودوارا وفاق‌تشخیص‌می‌دهندوهمه به‌صدای‌واحدیکدیگر را به عیوب این سرچشمهٔ حیات دعوت می کنند .

چیزی که هست فقط تحصیل این دوای مؤثر اشکال پیدا کرده است واشکال آن هم به درجه‌ای رسیده است که هیچ قوهٔ فوق‌الطبیعه نیز به دفع آن نمی‌تواند نائل شود .

اگرماالساعه به‌تحصیل‌این‌علاج منحصرموفق‌شویم بی‌هیچ‌تردید

بر گردن آرزو سوار و به مقصد اعلای خود فائز شده‌ایم، و اگر خدای نکرده از این نعمت عظمی محروم ماندیم یقیناً باید هر چه زودتر به یهودیهای دنیا متوسل شویم که به ما بیاموزند چه طور بی‌شرف استقلال و مناعت تصاحب وطن می‌توان زندگی کرد.

نفاق

تمام شرارت ملل، ممالک، مذاهب را وقتی به چشم تحقیق ببینیم همه مبنی بر جدائی، تفرقه، بیگانگی، اختلاف و نفاق است. مذهب اسلام که حیث مرتبه‌اش پشت و روی کره را متزلزل کرده بود از وقتی رو به ضعف گذاشت که اسم حنفی، شافعی، مالکی، زیدی، اسمعیلی، شیخی، بالاسری وغیره قوای اسلام را تجزیه کرد. ولی به عقیدهٔ بنده مذهب اسلام درعرض چهارده قرن آنقدر از اختلاف شعب را که امروز فرقهٔ احرار ما دارند دارا نشد.

بنده هیچ وقت نمی‌توانم به خودم هموار کنم که خدای نکرده در مقصد و نقطهٔ نظر احرار ایران اختلافی باشد. بلکه مثل آفتاب در نظر من روشن است که همه به طرف یک مقصود، یک مطلوب، یک مخرج منحصر حرکت می‌کنیم. لکن خرابی کار در اینجا است که دوری مسلکها و خطایرها ازهم همان فاصلهٔ مغرب ومشرق است. یک دسته هوا خواه صلح‌اند، یک فرقه طرفدار جنگ. یکی حرکتش حرکت نملی است، یکی باقدمهای غول طی طریق می‌کند و نتیجهٔ آن تجزیهٔ قواست و خاتمهٔ آن یأس.

فرض کنیم اهالی حسن آباد با سکنهٔ رحمت آباد نزاع دارند. پنج نفر از حسن آبادیها برای حمله پیش از اذان حرکت می‌کنند، ده نفر بعد از پهن شدن آفتاب، دوازده نفر ظهر، پانزده نفر عصر. ولی

نیمی پیاده، قسمتی سواره، بعضیها به‌تفنن، برخی‌افتان و خیزان. آیا به عقیدهٔ اعضای محترم این انجمن رحمت‌آبادی غلبه نخواهد کرد و آیا هر دسته از حمله کنندگان پیش‌ازرسیدن به‌رفقا مغلوب نخواهد شد؟ این است حالت‌حالیهٔ ما که‌ابداً از پروگرام و خط سیر ومبدأحرکت و منتهای مقصود یکدیگر خبری نداریم.

به عقیدهٔ این بنده به‌آن قدر که عقیدهٔ یک نفرایرانی درامور کلیهٔ ایران می‌تواند اثرداشته باشد این است که از امروز به هرزبان چرب، به هر تدبیرحکیمانه، و به هر قوت و قدرتی که در خودمان سراغ داریم سعی در اتحاد پروگرامها بکنیم وشعب حاضره را که در هر گوشهٔ دنیا خود سرو بی‌لگام حرکت می کنند به یک ریشهٔمحکم متصل کنیم که بادهای حوادث نتواند پراکنده کند و ثمره‌ای هم در موقع خود حاصل شود.

استقرار ریشه

من ابداً نمی‌توانم عرض کنم کـه آن ریشه را باید در کجای دنیا مستقر کرد: تبریز، رشت، خراسان، اسلامبول یا پاریس.هر کجا که باشد نتیجه یکی است. تنها چیزی که هست باید اتحاد این شعب به اعلی درجه و روابط آنها هم فوق تصورحالیهٔ ما باشد، واینک با کمال تضرع ازاعضای این‌انجمن مقدس خواهش می کنم در صورتی کـه به اهمیت مقصد و لزوم اتحاد مسلک پی برده‌اند پیش از هر کار و قبل از هر اقدام دیگر به توسعهٔ دایرهٔ اتحاد بپردازند.

انجمن ترقی و اتحاد

به جای **انجمن ترقی و اتحاد**[1] اگـر یـک ملیون انجمن‌مختلف‌المسلک درهمهٔ دنیاوحتی

در باب عالی تشکیل می‌شد بی هیچ خدشه، در صورتی که در یک جاده و از یک جاده قدم نمی‌زدند، بجای زحمات سی و دوساله اگر سیصد و بیست سال هم تن به مشقت می‌دادند نه یک ورق روزنامه از سر حد عثمانی می گذشت و نه یک دفعه کلمهٔ مقدسهٔ آزادی درداخلهٔ مملکت به یک زبان جاری می‌شد. والان هم بلاشک تا آذربایجانی از مسلک گیلانی خبر نداشته باشد وتا خراسانی به‌پای‌لاری حرکت نکند به تصدیق هرعقل‌غیرمشوب وصول به‌مقصود صد دفعه محال‌است.

اگرعرایض این بنده در محضر آن اعضای محترم موقع قبول یافته باشد الان به گمان من باید بی فوت یک دقیقه فرصت دست به کار زد و درصورتی که اطمینان در صحت پروگرام **انجمن مقدس سعادت** دارندفوراً باید به هرزبان‌ملائم وهرقسم ازدلربائی ومهربانی که ممکن است همان پروگرام را در همهٔ انجمنهای خارج و داخل ایران بقبولانند.

واگرهنوزدرکمال‌آن‌تردیدی‌دارندبازبرای مزیدجلب‌قلوب‌و جذب اعضاءِ متفرقه خوب است پروگرام انجمن مقدس را به معرض مداقهٔ سایرمکتبهای‌فرانسه،روسیه،سویس،مصر نجف وغیرهابگذارند که پس از تحصیل اطمینان و قبولیت عامه به اجرای آن بپردازند.

بی هیچ شبهه بیش ازچهارصد هزارنفرامروز ازاهالی وطن که طالب ترقی ایرانند در نقاط مختلفهٔ خارجه حیران و سرگردان می‌باشند وهمه میل دارند که به‌اعانت برادران دیگرخود دست اتحاد به‌هم‌داده این‌خانهٔ نیم سوخته را که اسمش **ایران** است خلاص کنند.

اما همین تفرقهٔ خیالات و اختلاف مسالک و تشتت طرق مانع

است که بتوانیم آنها را جمع وقوای متفرقه را یکی واز قطرات مختلفه تشکیل یک رودخانهٔ حیات بخشی را بدهیم.

انجمن سعادت

اگر از امروز انجمن مقدس سعادت در تحت انظار و افکار دانشمندان مقتصد[۲] خود به اجرای این مقصود بپردازند تا یک ماه دیگر به اولین مرحلهٔ مقصود قدم گذاشته و صد سال کارها را پیش می‌اندازند. ولی چیزی که به نظر بنده اول قدم وصول به این مقصود است و تجربهٔ این مدت این بنده و هر بدبخت سوختهٔ این آتش مصدق آن است مسئلهٔ مهربانی، ملاطفت، عفو، اغماض و گذشتن از گذشته و جذب قلب از هر شقی و بغی است که به طرف ما اقبال کند.

از شواهد تاریخی صرف نظر کنیم. فقط وقتی به مسلک سران و پیشوایان اسلام در صدر ظهور دین مبین وقتی ملاحظه کنیم می‌بینیم که گذشته از مساعدتهای غیبی عمدهٔ پیشرفت اسلام ناشی از عفو مامضی و مهربانی و عطوفت در حال حاضر و اکتفای به قول لااله‌الاالله بوده‌است.

ولی بدبختانه عموم ماها (که خود این بنده نیز سهم بزرگی از آن دارد) بر خلاف این مسلک قویم قدم زده و بجای اینکه به سریشم مودت و محبت اعضاء مختلفهٔ این هیئت را که اسمش وطن است به هم متصل کنیم با تمام قوای خود در نفرت و ترساندن و تهدید قلوب یکدیگر را رنجانده و از هم دور کردیم و نتیجه آن شد که دیدیم.

امروز اگر بخواهیم همان شیوهٔ غیر مرضیه را پیش بگیریم بلاشک هیچوقت به سر منزل مقصود نخواهیم رسید. آن کسی که به زبان می‌گوید من از شما هستم باید اورا پذیرفت و به کثرت مهربانی همین قول را

برای او ملکه وطبیعت ثانیه کرد. نه اینکه اشخاص راهم که درمعنی و باطن همدست و همراهند به واسطهٔ تهمت و افترا متنفر وهراسناک نمود. تاامروز عموماً درهمین مسلک قدم زده‌ایم ولی سوء نتیجهٔ آن حالا دیگر به ما اجازه نمی‌دهد که مسلک قدیم را داشته و پیروی کنیم. حتماً وجبراً اگر طالب آبادی مملکت هستیم باید یکی از اصول تغییر ناپذیر خود مودت ومهربانی را قرار بدهیم ودیگر نباید نه بازبان، نه باقلم، نه به گوشه و کنایه آنهائی را که به طرف ما اقبال می کنند از هر طایفه که باشند ودر هر مسلک که سابقاً قدم زده باشند برنجانیم.

ایمان ومحبت

هنگامی که جناب **احمد رضا بیگ** پیشرو احرار اسلام در **پاریس** بودند یک روز این بنده را به فیض زیارت خودشان مفتخر فرمودند ودر ازاء همهٔ سؤالات که این بنده برای پیشرفت کار احرار **ایران** ازایشان نمودم فقط گفتند: «ایمان ومحبت. ایمان یعنی اعتقاد به صحت مسلک خود و محبت یعنی جذب قلب ازهر کس که ممکن شود واقبال به طرف هر کس که یک قدم به طرف شما بیاید. این است دواصل قویم همهٔ کارهای شبیه معجزه که از **انجمن اتحاد وترقی** سرزد و شما هم نمی‌توانید به مقصود خود نائل شوید مگر به تشبث به این دو اصل.»

اگر حضرت **ستارخان** برگشت و انابهٔ جناب **سپهدار** را مثل ماها نمی‌پذیرفت امروز یک حرّ بن یزید ریاحی در **رشت** نداشتیم که پشت همهٔ ماهارا قوت بدهد و کمر جنود شیاطین را بشکند. بلکه به‌عکس

هر وقت اهالی **رشت** هم می‌خواستند جنبشی نمایند مانعی مثل قوای **سپهدار** درجلو داشتند که به [این] آسانیها دفع آن ممکن نبود.[۳]

درهر حال گمان می کنم که این طول وتفصیل عرایض من از قبیل زیره به کرمان بردن است. چه می‌دانم که اعضاء آن انجمن مقدس که امروز به منزلهٔ سر و عقل تمام کمیته های خارجه ما هستند هریک به مراتب بصیرتر بهاین نکات ازبنده می باشند. لیکن اثر صدای این بنده نیز همانقدر است که سابقاً عرض کردم: اثر صدا ورأی یک نفر ایرانی تا آن حد که درامور کلیه می‌تواند حق داشته باشد.

عجالةً مقصود عمدهٔ این بنده از بسط عرض گذشته از عرایض سابقه پیشنهاد کردن یک کارفوری وفوتی به‌انجمن مقدس می باشد که تعویق وتعطیل آن بی‌شبهه مایهٔ فناء واضمحلال **ایران** است.

جلب افکار انگلیسها

البته خاطر حضرات عالی مسبوق است هنگامی که حضرت مستطاب اجل **آقای تقی زاده** روحی فداه در فرنگ تشریف داشتند برای اهمیت موقع بیش از دو ماه وقت خود را با حضرت مستطاب **معاضدالسلطنه** در **لندن** صرف جلب افکار انگلیسها به مقاصد ملت و کشف پرده‌های بازی **روس** در **ایران** ولزوم عدم دخالت درکارهای **ایران** نمودند وبطوری دراندک مدتی تمام قوای پولتیکی و مطبوعاتی انگلیس را که بکلی در خواب بودند به‌طرف **ایران** جلب‌نمودند که یک ورق‌روزنامه ویک سوسیته نبود که درآن به گفتگوی رفتار **روس** در **ایران** مشغول نباشند.

ولی همان وجود مقدس وقتی از **لندن** بر گشتند واغتشاش داخلی

تبریز و لزوم وجود کاری و کافی درآن صوب ایشان را به طرف آذربایجان کشید با هزاران تضرع به همه گفتند که **لندن** امروز اهم مواقع است و بیدار نگاه داشتن انگلیسها وجلب افکار عامهٔ انگلستان لازمترین همهٔ کارها است و برای این مقصود همیشه چهار پنج نفر اشخاص عالم وکافی و صاحب نفوذ (که درنظر انگلیسها اهمیتی داشته باشند) وجودشان در**لندن** لازم است.

ولی بدبختانه تا حال هیچ کس از بزرگان قوم درك اهمیت این موقع را نکرده یك نفر هم به آنجا نرفت. تا بازکارگران **روس** درانگلیس افکارخود را قائم مقام افکار احرار**ایران** کرده وبه نشریات جعلی ودروغ تمام رشته‌های آن وجود مقدس و جناب**معاضدالسلطنه** را پنبه کردند.

روس‌وانگلیس

در خلال این احوال هم هزار دفعه چند نفر از انگلیسها که هوا خواه ترقی **ایران** می‌باشند (یابعبارهٔ اخری برضد پلتیك روسند) به‌غالب احرار **ایران** که می‌شناختندنوشتند وعجله درفرستادن چند نفرعاقل وعالم و صاحب نفوذ ایرانی‌را به**لندن** نمودند، وازجمله یکی‌از بزرگان انگلیس دریك کاغذی که‌اینك‌درپیش‌این‌بنده موجوداست‌دیگرصریح‌نوشت که‌وزیر امورخارجهٔ‌ماسر **ادوارد گری** طرفدارپولتیك**روس**است‌واگر بزودی چند نفر به **لندن** نفرستید یقیناً کار **ایران** تمام است. ناچار جناب **معاضدالسلطنه** به **لندن** رفتند، ولی بواسطهٔ اینکه صدای یك نفر نمی‌تواندا‌ثری‌داشته باشد وگذشته ازاین یك‌نفرو کیل‌معزول بیشتر

نیستند بطور لازم کاری از پیششان نمی‌رود والبته اخبار اخیره را شنیده‌اید که دولت روس امروز بواسطهٔ جلب افکار عامهٔ انگلیسها دیگر بی‌هیچ هراس و بیم قشون به **طهران** و **رشت** می‌فرستد و کشتیهای خود را در **بحرخزر** حکم به حاضرالسلاح بودن داده است والان قریب یک ماه است که تمام روزنامه‌های روس بلا استثناء درلزوم دخالت جبری دراعمال **ایران** پیروی پولتیک **هارتویک** [۴] را می کنند و به موجب اطلاعی که عرض کردم این بنده از جای ثقه‌ای دارم وزیر امور خارجهٔ **انگلیس** هم دراین باب هم مسلک روس است واگر دراین نقطهٔ باریک و تنگ ما یک دقیقه دیرتر به خود بجنبیم تعزیه تمام است.

برای اینکه شایعات تلگرافات جعلی **پطرزبورغ** و **نوووورمیا** دیگر هیچ راه عذری برای انگلیس باقی نگذاشته است که بتواند به آن متعذر شوند والبته می‌دانید که شخص **محمدعلی میرزا** باتمام قوای خود دخالت **روس** را دعوت می کند. دیروز داده چهار قریهٔ مسکون **روس** را آتش زدند واهالیش را کشتند. فرداهم می‌دهد فلان قونسولخانه یاسفارت‌رامی‌سوزانند. ولی‌امروزدرصورتی که ماچندنفر مردمان کاری وکافی‌وصاحب‌نفوذ در**لندن** داشته باشیم بازبزودی‌ممکن است افکار عامهٔ انگلستان را تغییر داد. اخبارکذب روسهارا به دلائل تکذیب نمود و همدستی **محمدعلی‌میرزا** را باروس درفراهم کردن اسباب‌دخالت واضح کردواز همه بیشتر بواسطهٔ مقالات‌عالمانه درجراید انگلیس افکار را دوباره جلب نمود والبته دراین صورت می‌دانید که **روس** بهیچوجه نمی‌تواند بی‌تصویب انگلیس درداخله **ایران** اقدامی بکند. برای‌روسیه هرقصدی که در**ایران** داشته‌باشید امروزمی‌خواهد

باانگلیسها بطورصلح و آرامش پیش برد، یعنی بی‌مورد حاضر جنگ باانگلیس نیست و وقتی که مابتوانیم افکار عامهٔ انگلیسها را به طرف خود و بر ضد پولتیک **روس** جلب کنیم ناچار در آن وقت روس هم جرئت به‌هیچ اقدامی [نخواهد] کرد و البته می‌دانید که جلب افکار انگلیسها و روزنامه‌های انگلیس همان تحصیل رأی و جلب دقت دولت انگلیس است. برای اینکه آزادی انگلیس حالا غیر از آزادیهای سایر ممالک است. رأی رأی ملت و خواست خواست [اوست] و دولتی نیست مگر همان مجموع آراء افراد ملت.

ممتازالدوله و احتشام‌السلطنه

در این صورت با کمال بی‌صبری از اعضاء محترم آن انجمن مقدس منتظرم که به‌هر وسیله که بتوانید به‌ملایمت، التماس محبت و یا در صورت لزوم تهدید (در صورتی که گمان نمی‌کنم احتیاجی به تهدید داشته باشد) جناب **ممتازالدوله** و جناب **مخبرالسلطنه** و هم جناب **احتشام‌الدوله** را که دو نفرشان به‌نوبت رئیس مجلس و دیگری وزیر عدلیه و وزیر علوم و فرمانفرمای آذربایجان بوده‌است و ازین رو به اقوال آنها می‌توان اهمیتی داده، یعنی انگلیسها به گفته‌های آنها اهمیت می‌دهند فوری باپورو گرام مخصوص به **لندن** حرکت بدهید.

تقی‌زاده و معاضدالسلطنه

اینکه عرض می کنم پروگرام مخصوص مقصود این است که آنها زبان ما باشند. منتها با علم و احاطه و اطلاعی که دارند گفته‌های ما را واضحتر و مدللتر در آنجا بیان کنند، و دیگر اینکه با گفته‌های سابق حضرت **تقی‌زاده** روحی فداه و جناب **معاضدالسطنه** مطابق حرف بزنند که یک قول باشیم و دو

قولی اهمیت کار را از میان نبرد.

مبارزهٔ روشن

هر چند گمان می کنم که بعضی که داخل پولتیک نیستند اهمیتی به عرایض این بنده ندهند ولی من یقین دارم که دانشمندان انجمن مقدس می دانند که امروز کارها از قوت و رشادت و شجاعت درمیدان جنگ گذشته است. یعنی برای جلوگیری از **روس** جز توسل به پولتیک چاره‌ای نیست، والان هیچ پولتیکی مهمتر از جلب افکار انگلیسها ممکن نمی‌شود و آن‌هم منحصر به‌همین ترتیب است که عرض شد، والبته وقتی که عرایض سابقهٔ این بنده را ضمیمهٔ عرض اخیر کنند بعضی از اعضاء راملتفت خواهند فرمود که نباید به تهمت استبداد از انتفاع وجود اشخاص سابق الذکر صرف نظر کرد. بلکه باید به مهربانی ومودت وهرزبان گرمی که ممکن باشد صد مرتبه بالاتر از آنکه خودایشان ادعا می کنند آنهارا پذیرفت و در این موقع باریک از علم واحاطه واطلاعات آنها فایده برد.

خاکپای احرار ایران ــ **علی اکبر دهخدا**

***

قربانت شوم، مقالهٔ مفصلی بر حسب امر مبارک به **انجمن سعادت** نوشتم که لفاً تقدیم نمودم. روزنامه هم رسید. خیلی خیلی با عکس مرحوم میرزا جهانگیرخان قشنگ شده است.[۵]

قربانت، **علی اکبر***

*ــ این چهارسطر به خط علی اکبر دهخداست. معاضدالسلطنه ذیل خط دهخدا نوشته است. «بندهٔ تاروزچهار شنبه وپنجشنبه از لندن حرکت می کنم. خوب است قدری دست نگاه دارید بنده درپاریس حضرات را ملاقات کنم وعقیدهٔ آنهارا سؤال نمایم. اگرلازم شد بروند، والا رفتنشان فایده ندارد.»

-۱۷-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به لندن حدود ۲۰ مارس ۱۹۰۹

تصدقت شوم

روزنامهٔ سیم رسید و به‌ترتیب پیش‌توزیع‌شد. مقالهٔ اسلامبول‌را هم به **میرزامحمدعلی‌خان**[۱] فرستادم که ایشان در **انجمن سعادت** قرائت کنند.

البته خوانده‌اید که **بندرعباس** را هم ملتیها متصرف شدند.[۲]

گمان می کنم اگرمقاله در **انجمن‌سعادت** خوانده شود شاید برحسب‌دستورالعمل **احتشام السلطنه ومخبرالسلطنه‌وممتازالسلطنه** را مجبوربه حرکت کنند.[۳]

درهرحال پرغصه به خودتان راه ندهید. شماتکالیف‌خودتان را به اقصی‌الغایة مجری کرده‌اید و درپیش وجدان روسیاه نیستید. خدا انصافی به سایرین بدهد که **اقلاً** دو قدم با شما همراهی کنند.

اتفاقات تازه‌ای نیست. فقط **میرزاقاسم‌خان** منتظروصول‌جواب است که به‌**لوزان‌یازوریخ** برودومنتظروصول‌پول پسر**امین‌حضرت**[۳] بشود که بااو معاً به **باکو** حرکت کنند.

به گمان بنده صلاح اووصلاح همهٔ‌ماها رفتن‌اورا اقتضامی کند. دراین‌جا ماندن جزخرج روی خرج فائده‌ای ندارد. بعداز نه ماه‌تازه

این مختصر را برای او فرستاده‌اند. عجالةً بااین پول خودش را تا **باکو** می‌تواند برساند واقلاً خرج حرکتش از گردن شما می‌افتد.

کاغذ درین مدت خیلی رسیده است. اما هیچ کدام اینقدر اهمیت ندارد که برای شما بفرستم. ان‌شاءالله وقتی به سلامتی تشریف آوردید خواهید خواند. دیر نمی‌شود.

زیاده قربانت، **علی‌اکبر دهخدا**

لزوم تصحیح دواشتباه

ص ۵۳ سطر ۱۳ـ احتشام‌السلطنه‌درست‌است

ص ۵۵ سطر ۱۰ـ ممتازالدوله درست است

-۱۸-

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

از ایوردون به لندن - ۲۴ مارس ۱۹۰۹

کنار نامهٔ مورخ ۲۴ مارس ۱۹۰۹ حسین طهرانی ومیرزا قاسم خان صور نوشته شده است .

قربانت بروم

نامه به انجمن سعادت

سواد کاغذ **انجمن سعادت** را باهر اصلاحی که به نظر شما لازم است بفرستید که اینجا مسوده کرده از نو به **اسلامبول** روانه کنیم.[1] چون سابقاً که فرستادیم بواسطهٔ رفتن جناب **میرزا محمد علی خان**[2] از **اسلامبول** هدر رفته است وحالا باید از نو نوشت وراساً به انجمن فرستاد .

از وضع **رشت** و کشتن پسر **غیاث نظام**[3] ورئیس ایل **غیاث وند**[4] ناچار مسبوقید. بلی اولین قدم **رشتیهاست**. درآن طرف **یوزباشی چای** پس از مقاتلهٔ مختصری این دو نفر را که رئیس قشون دولتی بوده‌اند کشته‌اند وسایرین پس ازدادن اسلحه رو به طرف **قزوین** مرخص شده‌اند.

پروفسور براون

جناب مستطاب **پروفسور براون** برحسب سفارش جنابعالی چند جلد کتاب فارسی برای بنده فرستاده‌اند. خیلی خیلی ازجانب بنده ازحضرت معظم تشکر فرمائید و سلامهای صمیمانه مراهم تبلیغ کنید . خودم هم عریضه‌ای خدمتشان عرض کردم وپاره‌ای عکسهای مکررهم که تازه رسیده بود خدمتشان انفاد نمودم که اگر ممکن شود در روزنامه‌ای نشر شود .

قربانت ، **علی اکبر**

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه

ظاهراً از وین به لندن - ؟ آوریل ۱۹۰۹

این نامه تاریخ ندارد . ولی ازعبارت نخستین آن برمی‌آیدکه ازیکی از شهرهای میان راه اروپا به‌استانبول نوشته شده‌است .

محرمانه‌است

قربانت شوم

چنانکه باکارت پست عصرعرض کردم توفیق مساعدت کرد که قطع این مرحله را با همراهی حضرت مستطاب والا **امیراعظم** دام اجلاله‌العالی بکنم وامیدوارم که پس‌از انجام مقصود به خواست خدا به سمت مقصد بروم.[۱]

مدتی خدمت شما کردم نوبت خدمت‌خداست کنون

سکة‌الجواسیس هم گاهی بی کیفیت نیست وبنظرم پس‌از مدتی عادت همان‌کار «شانزه لیزه» را خواهد کرد .[۲]

محقق همان بیند اندر ابل که‌درمادام‌سوئیاومادموازل‌بترل[۳]

قربانت بروم، مطالب این‌کاغذ بکلی ازهمه کس پنهان خواهد ماند وفقط بعدازقرائت‌انجام فوری مطالب آن را باید متعهد بشوید .

چنانکه خاطرتان مسبوق‌است گرفتاریهای حضرت‌مستطاب‌والا **امیراعظم** دیگر نه بدان‌حدی‌است که بازحمات وناملایمتهای واردهٔ برماهاطرف نسبت باشد. گذشته‌ازآنچه که تاحال پیش‌آمده‌مسبوقید این ایام به تازگی انواع کوک وکلکها در طهران برای ضبط بقیهٔ

اموال وایذای نوکر و بستگان وشاید نزدیکان ایشان فراهم کرده‌اند و ازجمله یک قطعه ملکشان را که درهمین اوقات اخیر به یکصد و بیست هزار تومان می خریده‌اند شایددرازاء طلب موهومی به هشت هزار تومان به تصرف غیر داده‌اند و حاجی افخم الممالک پیشکار ایشان را گرفته‌اند و به سایر بستگانشان نیز ابقا نمی کنند. وقتی توسعهٔ این خانواده و انحصار مدافعشان را به حضرت والا درنظر بگیریم و به عرائض پیش ضمیمه بکنیم آنوقت اهمیت موقع معلوم خواهد شد.

اهمیت خانواده

اگر درخاطر مبارک باشد کراراً من درسر این یک اصل عمدهٔ خودم مذاکره کرده‌ام و گفته‌ام که به عقیدهٔ من مسئولیت خانواده بر هر مسئولیتی وحتی مسئولیت وطن مقدم است. برای اینکه وطن را همان مجموعهٔ خانواده ها تشکیل می‌دهد. و باز وقتی که عرائض محرمانهٔ سابقهٔ این بنده را که درباب تغییر تابعیت خودم[۴] عرض کرده‌ام (با اینکه نسبت گرفتاریهای من با صدمات حضرت والا نسبت کوه وکاه است) به خاطر بیاورید تصدیق خواهید فرمود که برای حفظ بقیهٔ دارائی خود واخوان و حفظ جان اهل و اولاد امروز برای ایشان جز توسل به تبعیت خارجه هیچ چاره‌ای نیست.

تغییر تابعیت

این بود که در اولین دقیقهٔ مورت بنده رأی تصدیقی خودم را دادم و گمان می کنم که یک دقیقه زودتر این کار باید انجام بشود.

و اگر کسی واقعاً عشق وطن دارد تغییر یک ورقهٔ خشک و خالی که اسم آن پاسپرت باشد تغییری در ماهیت او نخواهد داد و

خاصه دراین مواقع که در **ایران** نه‌برای عادت، نه‌برای رسم، نه برای قانون و نه برای اخلاق ومذهب واحترامی باقی نمانده وفقط مثل همهٔ دول مستبدهٔ هرعصر حاکـم و فرمانفرمای این مملکت بدبخت همان خوف است که گاهی هم ازپرتست فلان وزیر مختار حاصل می‌شود .

وحیدالملک

اگرامروزصد نفر ممکن بود ازقبیل **وحیدـ الملک**[۵] در**طهران** باشند که به‌زور تذکره‌ای که در جیب دارند به‌آن آب وخاکی که خون ورگ وپوستشان از آن پروریده است خدمت کنندکار طهرانیها صد مقابل بهتر ازحالا و گذشته‌ازروزنامهٔ طیمس[۶] صد روزنامهٔ دیگرهم همان‌اطلاعات مفیدرا ازاعمال درباریان**ایران** پیدا میکرد.

اگر درروز کودتا یک **وحیدالملک** نبود چقدرحاجی **میرزا ابراهیم آقا** های دیگر تلف می‌شدند .[۷]

حب وطن

حب وطن چیزی است کـه در وجـود انسان مخمراست، یعنی پیش‌از شیراندرون شده است و باجان هم به در نمی‌شود .

هیچ وقت‌نبایدتصور کرد که به‌تغییر یک‌ورق کاغذانسان‌می‌تواند مقبرهٔ اجداد و بازیگاه طفولیت و حجلهٔ تعیش عهد جوانی خودش را فراموش کند .

یکی از عرفا می گوید « ترکت ماسوالله » دیگری می گوید «ترکته‌له». واقعاً انسان گاهی برای مشعوق‌ازخود معشوق‌می گذرد.

ازعالم تقدس جوانی حضرت عالی خبرندارم. اما برای خوداین

بنده بارها همین معنی روی داده است . همان طور که امروز مصلحت تغییر تابعیت یعنی حفظ یک قطعه از وطن که اسمش خانواده است می‌باشد فرداهم که وطن به‌وجود انسان محتاج شد باز راه تغییر همین تغییر را نبسته‌اند .

گمان می کنم زیاد رفتم ووقت هم تنگ است .

امیر اعظم و خارجیها

به‌توسط دو نفر کرس پندان[۸] های روزنامهٔ معتبر انگلیس و آلمان حضرت والا **امیر اعظم** با کمال اصرار بارها به تبعیت این دودولت دعوت شده‌اند و هردو دولت مائل بوده‌اند و مائل‌اند که به بذل هر نوع مساعدت مالی ورتبه‌ای که بتوانند برای مقاصد پلتیکی خود این‌وجود محترم را به طرف خودشان جلب کنند . لیکن جوانمردی ایشان هیچ وقت اجازه به این امر نداده و نخواهد داد وفقط کمال ضرورت موقع وسختی کارومسئولیت خانواده و اصرار های این بنده ایشان را اگر چه آن هم به سختی به تبعیت **عثمانی** متوجه کرده‌است وجهت جامعهٔ اسلامیت ولزوم یک نفر از ماها همیشه در **عثمانی نو**[۹] تقریباً این تکلیف را مقدس می کند .

ازاینرو خواهشمندم که شرح مبسوط از شرح حال و موقع و مقام‌ومخصوصاً شاهزادگی‌وپسر **سپه سالار**[۱۰] وبرادرزادهٔ **صدراعظم**[۱۱] بودن ایشان با کلیهٔ آن مقامات که درمیان ملت حاوی بوده‌اند وقصد تبعیدشان از طرف شاه و تعرضی که عجالةً به‌اموال و کسان ایشان می‌شود به‌رسیدن‌عریضهٔ بنده به **احمدرضابیگ رئیس پارلمان عثمانی** مرقوم فرمائید وبه توسط **حاجی رضاقلی** یا کس دیگرامین سر بسته

به اسم حضرت معظم والا یا به‌اسم این بنده بفرستید که آنجاوقتی که با **احمدرضابیگ** ملاقات شد سابقهٔ دوستی جنابعالی با **احمدرضابیگ** درین موقع شاید اثری دیگرداشته باشد.

و مخصوصاً خواهش می کنم گذشته ازامضای خودتان به‌اسم و رسم و وکالت مدیر **صوراسرافیل** هم امضا کنید و مهر کذای **صور** را سرپاکت بزنید. هرچند این بنده‌هم چند دفعه پیش **احمدرضابیگ** در **پاریس** بودم ولی گمان‌می کنم که پیری‌و کثرت مشغله‌اجازه ندهد به زودی مرا بشناسند. اگر صلاح می‌دانید مراهم به اسم دبیر اول **صوراسرافیل** معرفی کنید، برای این‌موقع ومواقع دیگر بد نباشد. سرپاکت را به اسم **میرزاحسین‌شالچی طهرانی** که بنده باشم به **حاجی رضاقلی** بنویسید، آنجا[۱۲] من‌خودم را به‌احدی‌حتی‌به‌**حاجی رضا قلی** معرفی نخواهم کرد.

علی‌اکبر دهخدا

تصدقت شوم

خواهشمندم که سفارش نامه بنده را علیحده بنویسید و سفارش نامهٔ حضرت والا را هم علیحده ودرتوی دوپاکت که هردو مهر **صور اسرافیل** را داشته باشد بفرستید. منتها سرش بازباشد که بنده بعداز خواندن به **احمدرضابیگ** بدهم ودیگر تبریک زیادی‌دراین‌فتوحات به **احمد رضابیگ** بگوئید ازجانب خودتان وعموم ایرانیها.[۱۳]

سفارش نامه های حضرت والا وبنده همان به زبان فارسی باشد کافی‌است. بندهٔ آنجا[۱۴] ترکی خواهم کرد.

قربانت، **علی‌اکبر**

بخش سوم

نامه‌ای از دوران اقامت دراستانبول



-۲۰-

نامه به یکی از رجال سیاست درطهران

مربوط به سال ۱۳۲۷

این‌نامه پیش ازشروع انتخابات مجلس دوم نوشته شده است و بحثی ازآن ضمن مقالهٔ «سندی دیگراز دهخدا» در مجلهٔ نگین (شمارهٔ ۱۷۰) ارائه‌کرده‌ام.

اصل‌نامه دراختیار آقای حسین ثقفی اعزاز است واز راه لطف اجازه دادند که ازآن استفاده بشود.

تصدقت شوم

بلیه وقتی‌تحمل نشدنی‌است که‌آخرین راه تسلیت آن‌را هم که شکوای از بلیه باشد به روی مبتلا ببندند. آلان یک سال تمام [1] ار دورهٔ بدبختی تازهٔ من‌می گذرد ویک شب نبوده که هزارمرتبه‌طبیعت برای تخفیف زحمت‌خود مرا به بث شکوی با هزاران ناله‌های جان گداز دعوت نکرده باشد. ولی افسوس که علت بخت من آن درجه‌از حدت را طی می کند که مسری‌تر ازهر وبای مبرمی به توسط پا کت‌و کاغذ هم میکربهای خــودش را از اقصی بلاد زنده و مؤثر به مخاطب می‌رساند. خط وامضای‌من‌درعرض‌این‌مدت‌برای‌خانوادهٔ من‌مایهٔ هزار نوع خطر واشکال شده وحالا چند ماه‌است که باکارت بازو کلمهٔ‌جامعهٔ «من سالمم، شما چطورید» طرفین قناعت می کنیم. اینهاتذکارهمان معاذیراست که خاطرمبارک حتماً به حقانیت آن واقف بوده است.

حالا عزیمت یک نفر از دوستان من دیگر به خواستهای محقانهٔ دل مملو از مصائب به آن درجه کمک می‌دهد که بی‌اختیار سکوت این نیمه شب را مغتنم شمرده و به این مختصر یا مطول می‌خواهم ناله های حبس شدهٔ یک ساله[1] را در مسمع آن تنها و یگانه[2] شنوای فریاد های مظلومانه ابراز کنم.

اصلاح ذات‌البین

آخرین صدای هل من ناصر این خاک حقگذار الآن در آخرین میدان جنگهای حیاتی خودش بلند است و به شهادت عقلای مقتصد[3] ازدو سال پیش و تصدیق تجارب تندروان فکر الیوم علاج واحد امروز اصلاح **ذات‌البین** و گرفتن همان طریق حقه‌است که **شخص مقدس** عالی[2] مدتها پیش فریادمی زدید و من بنده باسایر همقدمان سریع‌السیر هر دو طرح پس ازورود قشون روس به‌صحت آن معتقد شده‌ایم.

گمان نمی کنم که امروز دیگر نه درایران، نه ازمهاجرین، نه از خودخواهان دربار و نه از عشاق وطن کسی باشد که منکر لزوم عاجل پیروی این نقشهٔ مقدس باشد و دیر یا زود به حسن مساعدت اعلیحضرت اقدس همیونی و وطن پرستان بی غرض این نقشه به‌معرض اجرا گذاشته می‌شود. اما عمدهٔ کار و اصل تدبیر تازه پس از اجرای این نقشه باید معمول شود. آیا عاملین و مدبرین آن دوره کیانند و چه معمارهای ماهر و چربدست برای تعمیر این صحرا صحرا خرابی حاضر کرده‌ایم؟

مشروطیت و بعد آن

دو سال مشروطهٔ ایران بدون ظهور یک علامت اصلاح و یک نشانهٔ ترمیم تا آن حد زبان

لیبرالهای دنیا را کند و دست درندگان مملکت خوار همجوار را دراز کرد که دیگر جز به‌نشان دادن یک ترقی فوری شبیه به‌اعجاز محال است بتوان یک وزارتخانهٔ‌ادنی‌دولت‌اروپا یا یک‌ادارهٔ کوچکترین روزنامه های دنیا را به احتمال لیاقت ایرانیان در ادارهٔ امور خود اقناع کرد.

وقتی هیئت مهاجرین بـه اروپا رسیدند نطقهای ننگ آمیز و کلای‌ما و اعمال ناهنجار سران قوم نه‌چنان مایهٔ مضحکهٔ روزنامه‌های اروپ و نقل محافلهای دنیا بود که از باکو تا لندن یک نفر ایرانی بتواند بی هزارمرتبه خواهش مرگ خودش را به اسم وطنش معرفی کند. و اگر خشونت پلتیک **روس** وعجلهٔ آنها درتصرف فوری **ایران** و ترس **انگلیس** برمنافع آسیائی خـود نبود بی‌هیچ شبهه در مقابل هر کوشش که ازدست نوع ایرانی برآید تا امروز عقاید عامه که امروز کاری‌ترین‌عوامل‌پلتیک اروپاست به‌نام انسانیت **روس** را به‌غصب **ایران** دعوت کرده بود.

باز این دفعه هم این حسن قضا چند روزی به لبریز شدن جام هستی وحیات **ایران** درضمن یک سال افکار ووسائل شبانه روزی یک ملت دانا مثل انگلیس فرجه داد.

آیا بااین فرجهٔ موقتی‌هم انصاف است که معاملهٔ همین‌یک‌صد سال اخیر را بکنیم؟ وآیا بعدازباختن این فرصت دیگر بار می‌توان به دعوی حقانیت ومظلومیت وهزار کلمهٔ دیگر که درفرنگستان اثر اختراع کوچکترین ماشین ناخن گیری را ندارد متوسل شد. والله و هزار دفعه والله که عموم مشرقیها یک خیال مطابق باواقع و یک تصور

حق دربارهٔ اروپائیها نداریم.

تمدن مکانیکی

در اروپا به قلب‌وجدان‌وحقانیت الآن قرنهاست که مسخره می‌کنند. اروپائی بین وآشکار می‌گوید اصلاح دنیا و جواب دندان شکن من همان توسل به آلت حربیهٔ من و بعبارة اخری تشبث به تمدن مکانیکی‌است. رحم، مروت، انصاف، جوانمردی، مظلومیت وحق ابداً نمیتواند دلیل مالکیت‌وتصرف باشد. اگر این الفاظ هزار دفعه معانی خود را منبسط تر کرده و فقط منزل ومقراصلی خودرا **ایران** قراربدهد تاوقتی که ایرانی به اصلاح مملکت خود مقتدر وبه اشتراك عمده درمنافع عمومیه موفق نشده است ابداً حق هیچ‌نوع استرحام واستمداد را ندارد وبلکه تقدیر ترقی اورا به مشروعترین صیغهٔ پلتیک لقمهٔ حلال و حق طلق متصرف اول قرار می‌دهد.

واروپا الآن یك دل ویك زبان به شهادت حس این آخرین مهلت را ترحماً به‌مامی‌دهد که یاماباز بواسطهٔ مزید هرج ومرجها و سوءِ اداره آخرین بهانهٔ خود را هم از دست داده باشیم و یا بواسطهٔ یك حرکت وسیع وچابکی معجزمانند گلیم خودرا از آب کشیده‌و برای یك مدت طولانی حیات خودمان را تأمین کنیم. اما با کدام قوه‌ای وبه توسط کدام بیزمارکها؟

آخرین مهلت

بازبرگشتم به‌عرض‌سابق. فقرمادی ومعنوی ما نه به آن درکهٔ قریب به فنارسیده است که به تصور بیاید. کیسه ومغز هردو تهی‌است وازین‌رو راه امید نیز از شش جهت مسدود است. گیرم ده سال دیگرهم ریش‌پهن فلان‌بقال وشکم

برآمدهٔ فلان چراغچی زینت اطاق آئینه‌کاری بهارستان شد و ده سال دیگر هم احکام قضا جریان درباریان استخوانهای پوسیدهٔ شهربابکی وبگک‌بندی را به تزلزل درآورد؟ آیا در مقابل این سیل خواهشهای وقت و اوقیانوس عقاید عـامهٔ دنیا باز می‌توان **روس** را اقناع کرد؟ و **انگلیس** را با گریهٔ فلان وطن پرست و ندبهٔ فلان جـاه طلب ساکت نگاهداشت .

والله این آخرین مهلت است ودیگر هیچ وقت ایرانی روی‌این چند روز استراحت موقتی‌را هم نخواهد دید .

قحط الرجال

قحط الرجال ایران آن بلای مبرمی است که سوء عاقبت این‌ملت بدبخت را به تجلی آفتاب می‌نمایاند. برای ادارهٔ یک مملکت عقل ، علم وکار لازم است . بدون این سه مایهٔ اولیه تصور حیات این مملکت یقیناً ناشی ازنوعی جنون است وبرای هرسه این‌اصول حیاتیه مرد لازم ، و اگر باز راه چاره و طریق نجاتی برای این مملکت باشد در رعایت انتخاب‌افقه و اقدم‌در ادارات‌اولیهٔ مملکت‌ومخصوصاً پارلمان دنیاست .

رعایت افقهیت واقدمیت را بر حسب تجارب اخیرهٔ خودم باید قدری‌در حضور‌مبارک شرح بدهم . یک کاغذ کتاب‌ماننداقبال‌السلطنهٔ ماکوئی و **شیخ خزعل‌خان** که دراسلامبول دیدم به‌اندازه‌ای یک خطای کوچک ابتدائیه را درنظر بنده بزرگ کرده که خیلی‌عامیانه می‌خواهم عرض کنم عمدهٔ خرابی فقط و فقط از این ناشی شد کـه نصف عمده و نصف کاری‌تر مملکت را که به اسم ایلات وعشایر خوانده

می‌شوند ازانتخاب محروم کرده و آنها را درسلک حیوانات عجماء مملکت منسلک داشتیم.[۴]

رأی ایلات

اقبال‌السلطنه بعد ازاینکه‌هزاردلیل بر خطاهای ملت درکاغذش می‌گیرد نیش وجان وتکیه گاه کاغذ ومعاذیرخودش را این نکته قرارمی‌دهد: (آیا ایل‌ما کوومن که سلطنت یک قسمت مملکت را به حکم قوت در دست داشتیم ازصنف دلاک ورنگرزهم دراین‌مملکت کمترحق‌داشتیم که بهیچوجه نباید از ما در امور عمومی مشاوره نشود ویک نفر از ما را در مجلس به نمایندگی قبول نکنند؟)

حق‌انتخاب

تبریز را فقط همین کینهٔ مشروع قبایل خراب کرد و به درباریها همین کینهٔ مشروع کمک و تقویت و بالاخره جرئت به‌آن اقدام داد. آیادرصورتیکه بتوان بایک حق‌انتخاب نصف عمدهٔ قوهٔ عاملهٔ مملکت را برای منافع عمومی به‌کار انداخت بازباید آنها را از این حق مشروع محروم کرد و گذشته از اینکه ازآنها منتفع نشد کینه وبغض آنهارا هدف شد؟

حتماً وحکماً اگرملت ایران بخواهد این دفعه‌ازنتایج‌مجلس بهره‌مند باشد باید این‌قوهٔ بزرگ راباخود همدست[کند]وازوجود آن منتفع شود وشخص حضرت مستطابعالی امروز به حکم وجدان مکلفید که بهرنحو که می‌توانید و بهر قوه‌ای که در خودتان سراغ داریدمسئلهٔ انتخاب ازقبایل را جزو پروگرام انتخابات بگنجانید[۴] و این سیل بزرگ را که درصحراها هدر می‌رود و بلکه گاهی مایهٔ خرابی می‌شود درمجرای طبیعی انداخته وازوجودآن به‌این‌صحرای

خشک خدمت کنید .

و مسئلهٔ دویم که از اولی به‌مراتب‌مهم‌تراست سعی‌درانتخاب‌عدهٔ کافی از اشخاصی است که عارف به مسالک وقت و مواقف عصر باشد . حکمت ، کلام، رمل، اصطرلاب وجفر همه ازعلوم حقه وصاحبان آن علوم هر یک درجای خود معزز ودرمرتبهٔ خود محترم‌اند . اما ادارهٔ امور مملکت امروز آشنائی به امور اداری عصر حاضر می‌خواهد و آنکه دو روز درمدرسه های جدید مانده باشد یا یک زبان خارجهٔ ناقص تحصیل کرده باشد هزارمرتبه به‌قضای این‌حوایج نزدیکتراست از آنکه صد حاشیه برشرح مطالع و دویست اشکال برشفای ابوعلی وارد کرده باشد .

فرنگ‌دیدگان

نمی‌گویم واقعاً امروزرشتهٔ عموم امورمملکتی راباید به‌دست چهارنفرطفل فرنگ‌دیده یااروپا تحصیل کرده داد ، بلکه عرض می کنم که باید بهروسیله‌ای شده عدهٔ این قبیل اشخاص‌را بهروسیله که هست درمجلس زیاد کرد واطلاعات آنهاراضمیمهٔ تجارب پیرمردان قوم کرد وبلکه‌کاری کرد که‌اکثریت را بواسطهٔ کثرت عدد گاهی بتوانند آنها تحصیل بکنند .

باز عرض می کنم که ما بیز مارک درمملکت نداریم ، اما هر روز که‌بخواهیم واقعاً یک خاکی به‌سراین کثافتهای‌انبارشده بریزیم باید ازوجود آنکه یک قدم به اوضاع اروپا نزدیکتر ویک کلمه به زبان آنها آشناتر است انتفاع ببریم .

من لازم نیست که به حضور مبارک عرض بکنم که در داخلهٔ

ایران چه اشخاصی به این مقصد نزدیکتر و کدام یک اعرف به اصول عصر حاضرند. برای اینکه خود حضرت مستطاب عالی ابصر از من هستید.

اما این بنده در این سفر از روی کمال ضرورت با یک سعی فوق‌العاده به شناسائی چند نفر موفق شده‌ام که از شناساندن آنها به حضرت مستطابعالی و هر عاشق ترقی ایران ناگزیرم.

کاندیداهای دهخدا

از جمله رفیق قدیم حضرت مستطابعالی **شیخ محمد قزوینی** است [۵] ودیگر شهید اغراض **افصح‌المتکلمین** [۶] وطمع سید ... [۷] **امیر اعظم** وسومی و چهارمی **حسین خان دانش** [۸] و **کمال بیک صباح** [۹] در **اسلامبول** است. این چهار نفر به حکم تحقیقات عمیقانهٔ این بنده و شهادت هر کس که از نزدیک به حالات آنها آشنا باشند درمعارف جدیده وعلوم عصر حاضر درجه‌ای راپیموده‌اند که می‌توان امروز آنها را به هر کار انداخت و از وجودشان همه نوع انتفاع برد. سه نفر از این چهار نفر را فقط می‌خواهم به معرفی این بنده قناعت فرموده و در صورت لزوم هم از جاهای دیگر به تحقیق حالاتشان بپردازید و اگر امروز احتیاج به علم را همه فهمیده‌اند در موقع انتخابات اسامی این اشخاص را به هر وسیله هست به اذهان آشنا کرده وسعی فرمائید که شاید این ایرانیهای آوارهٔ وطن که در تمام طول و عرض **ایران** نظیرشان کم دیده می‌شود در این انتخاب داخل کار بشوند.

اما چهارمی که **امیر اعظم** باشد تحصیل اخلاق وعادات ودرجهٔ علم ودانش او یکی از کارهای عمدهٔ این یک سال بنده است. این جوان

که تمام دوره های طبقات مختلفه را پیموده است دارای آن درجه از اطلاعات درطبایع وعادات ومقتضیات مملکت است که کمتر کسی را بنده به این جامعیت دیده‌ام و از طرف دیگر به اندازه‌ای در عشق وطن خالص است که در این مدت بدون هیچ اغراق بیشتر از خیلی اشخاص که آنها درین موقع منتظر بودیم درعالم اروپائی خدمت به **ایران** کرده است.

فراهمی اسباب درطهران برای او وجمعی حواس‌وجودت‌ذهنی که دارد و مخصوصاً این یک سال تحصیل جدی دراروپا برای تتمیم اطلاعات و تحصیلات سابقهٔ او به بنده اجازه می‌دهد که عرض کنم انتخاب او برای وکالت یکی از عمده‌ترین خدماتی است که امروز بتوان به **ایران** کرد.

و آن‌سه نفر دیگر هم بدون‌اغراق هریک امروز درردیف‌یکی از علمای اروپا هستند.

وبنده گمان می کنم که انتخاب‌این‌چهار نفر امروز برای‌مجلس جدید یک رکن علمی پارلمان را تاحدی قوی ومستغنی‌خواهد کرد و ضمناً سایر دانایان مملکت که در داخله باشد سه رکن دیگر[را] غنی وقویم خواهند نمود.

و باز برای اتمام عرائض‌خودم عرض می کنم‌اگرامروزسنا[۱۰] و پارلمان بخواهد بااعضای سابق تشکیل بشود چه‌حضرت مستطابعالی‌و چه هرعاقل دیگر باید امروز به رفتن وهلاکت **ایران** یقین کرده‌و از حالا خودتان را ازکارهای عمومی کنار کشیده ومنتظر دست غیبی

بنشینید.

شب به آخر رسید و گمان می کنم یک قسمت مختصر از آلام انباشتهٔ قلب را به این مختصر تخفیف داده‌ام. امیدوارم که اصلاح دولت و ملت عنقریب اجازه بدهد که همه هفته بتوانم آشکار و واضح به‌عرض عریضه تصدیع بدهم. العبد، **علی‌اکبر دهخدا**

بخش چهارم

دو نامه‌ای مربوط به بعد از شهریور ۱۳۲۰



-۲۱-

نامه به‌روزنامهٔ اطلاعات

۱۳۲۴د۲۳

آقای مدیر محترم

هفته پیش درجرائد خواندم که آقای **مصدق‌السلطنه**ازاوضاع معاشی این جناب در مجلس شوری تذکری داده‌اند و دولت فعلی هم وعدهٔ مساعدت کرده است.

اینجانب هیچوقت**از** آقای **مصدق‌السلطنه** تمنای این‌تذکر را نکرده بودم.معهذا چون ناشی از حسن نیتی است متشکرم.لکن‌زائد نمی‌بینم یادآورشوم که خادم در این مملکت بسیار است و همه دچار این عسرت وفشار هستند وراضی نگاه‌داشتن یک‌تن ناراضی‌تر کردن سایرین که اکثریت هستند خواهد بود.

زمامداران هر چه زودتر باید سعی کنند اوضاع عمومی بحال عادی پیش ازجنگ نزدیک‌شود وعامهٔ مردم مرفه‌باشند وهم یادآور می‌شوم که کمک و همراهی به امثال اینجانب این است که محصول زحمات علمی یک عمرشان در دسترس عامه گذاشته شود.

این بنده گذشته از چندین ترجمه و تألیف کوچک و بزرگ درمدت بیش ازسی‌سال مشغول تألیف یک فرهنگ زبان فعلی اعم‌از فارسی و عربی و اعلام رجال و جغرافیائی ولغات فنون و علوم بوده‌ام

واز بیست وچند سال به‌این‌طرف یک دینار به‌اسم حق‌تألیف یا انواع آن نه من تقاضا کرده‌ام و نه دولت به من داده است.

فقط از دوسال قبل دولت درصدد بر آمد کتاب لغت مرا که در حدود چهل هزارصفحهٔ پنجاه سطری سه ستونی‌است به چاپ برساند و در تمام این مدت بقدری مشکلات پیش آوردند که بیش از پانصد صفحه بچاپ نرسیده و از دی ماه سال گذشته هم به عللی که بر بنده مجهول است به مطبعه قدغن شد که این کتاب چاپ نشود.

نا گفته نماند که برای این کتاب هم نه قراردادی مابین من و دولت بود و نه دیناری به‌من‌داده می‌شد.خود وزارت فرهنگ مستقیماً با مطبعه قراردادی بسته بود و کاغذ لازم را هم خود دولت خریداری می کرد و به‌مطبعه می‌فرستاد و حتی‌قرار‌نبودیک جلد هم‌ازاین کتاب به مؤلف داده شود.

الان هم که این سطور را به روزنامهٔ اطلاعات می‌فرستم هنوز کار طبع این کتاب که شاید سنگ اساسی بنای معارف این مملکت است ودردنیا هرجا که شروع بکار کرده‌اند از کتاب لغت شروع شده است متوقف است.

اگر اجازه فرمائید درهمین نزدیکیها من‌درچندسطری شرح این کتاب را به روزنامه بفرستم و امر به درج آن فرمائید تا شاید پس ازمن مسوده های این کتاب برای پیچیدن گل گاو زبان و بنفشه به عطارهای سر گذر فروخته نشود.

علی‌اکبردهخدا

-۲۲-

مشروحه‌ای دربارهٔ حکومت دکتر مصدق

این مقاله نخست درروزنامهٔ باختر امروز بمدیریت دکترسیدحسین‌فاطمی انتشاریافت ودر همان روزها،چند روزنامه آن‌را نقل کردند. اینك چون‌روزنامهٔ باختر امروز در اختیار نیست از روزنامهٔ نیروی سوم شمارهٔ ۲۰۶ که در روز دهم تیرماه ۱۳۳۲ انتشاریافته است نقل می‌شود. این متن را آقای محمد گلبن به من لطف کرده‌اند.

دراین‌موقع که وطن‌عزیزما لحظات بحرانی‌عظیمی‌را طی‌میکند وظیفهٔ هرفرداست که آنچه را بخیروصلاح مملکت می‌داند بیان‌کند وهموطنان‌خودرا به‌جریانات‌روزوسیاستهای‌مخرب‌اجانب‌متوجه‌سازد. بهمین علت نگارندهٔ این سطور که عمری ازنزدیک ناظر جریانهای وقت بوده و همیشه هدفی دردورهٔ زندگانی طولانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی وتعالی ملت نداشته چنین احساس کرد که دراین موقع خطیر باید ازاظهار نظرخودداری نکند، مبادا درآینده پیش وجدان خود شرمسارشود.

هموطنان عزیزباید به خاطر بیاورند که نهضت‌مشروطهٔ‌خواهی ایران اساساً نهضت ضد استعماربود وهدفی‌جز‌استقلال‌مملکت نداشت. شاهد این دعوی مقالات سید جمال‌الدین مرحوم در عروة‌الوثقی و روزنامهٔ قانون و ثریا وپرورش و حبل‌المتین کلکته و کتاب ابراهیم

بیک وامثال آنست.

توضیح آنکه مردم وطن‌پرست مملکت چون می‌دیدند که اجانب دارند بر تمام شئون ملک مسلط می‌شوند و با تحصیل امتیازات دائم خرده خرده استقلال اقتصادی و سیاسی مارا از میان می‌برند و برای وصول به مقاصد سوء خود و با کمال سهولت بر یک تن از مردم ایران که شاه نامیده می‌شد بعلت ضعف نفس او یا بوسیلهٔ تهدید یا تطمیع او مسلط می‌شده‌اند درصدد بر آمدند که وضع را تغییر دهند و در مقابل اجانب مردم را بیدار و مجهز کنند و به عبارت دیگر رژیم مشروطه را در ایران مستقر نمایند.

دررژیم مشروطه چون حکومت به‌دست ملت می‌افتاد و اختیارات شاه محدود می‌شد اجانب دیگر نمی‌توانستند بوسیلهٔ تهدید یا تطمیع یا ضعف نفس او بر وی مسلط شوند و بوسیلهٔ او امتیازاتی بگیرند و هرروز لطمه‌ای نو به‌استقلال دینی، اقتصادی وسیاسی‌ما بزنند.

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود اساس نهضت مشروطیت ایران اولا همان نهضت استقلال‌طلبی و ضد استعماری و برای جلوگیری از دادن امتیازات متوالی به روسیه تزاری وانگلستان بوده و موضوعات دیگر هراندازه‌هم مهم باشد در درجهٔ دوم از اهمیت قرار گرفته واز لوازم مشروطیت بوده است.

این یادآوری از آن‌جهت است که هموطنان عزیز بدانند نهضت ملی‌امروزایران دراساس با نهضت مشروطیت یکسان است وامروزهم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد بـا استقلال اقتصادی و

سیاسی مملکت و قطع ایادی بیگانگان برابر نمی کند و همه چیز را درصورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد و غیر از آن هم نباید باشد. زیرا تا سلطهٔ اجانب ازمملکت قطع نشود وملت ایران روی پای خود نایستد هیچیک از مفاهیم آزادی و دموکراسی وترقی و تعالی مملکت و حتی دیانت و اخلاق وسایر آرزوهای ملی تحقق پذیر نیست و ملتی که درچنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند بههیچیک ازاین مظاهر عالیهٔ ملیت دست نخواهد یافت.

این مقدمه را از آن جهت ذکر می کنم که جمعی مغرض به بهانهٔ دروغین حفظ قانون اساسی و امثال آن لطمه به نهضت ملی ایران نزنند ومانع به ثمر رسیدن مجاهدات ملت ایران در راه استقلال و در هم شکستن استعمار نشوند. زیرا هیچیک از این بهانهها آنها را تبرئه نخواهد کرد وخیانت آنهارا به نهضت ملی مستور نخواهد داشت.

باید این نکتهرا اشخاص بیغرض بهمغرضین مکرر گوشزد کنند که تمام قوانین ونظامات ودستگاههای سیاسی و اداری برای مملکت است، نهمملکت برای آنها. حتی باید گفت اگر روزی خدای نکرده استقلال مملکت وقانون اساسی دردو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند زعمای هرقوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کنند نه مملکت را فدای قانون. آنها که امروز سنگ طرفداری قانون را به سینه می زنند باید بدانند که مردم فریب آنهارا نخواهند خورد و همه کس به علت مخالفت آنها با نهضت ملی ایران کاملا واقف است.

ملت ایران تاریخچه وعلت مخالفت یک یک مخالفین امروز را

که جاه‌طلبی و تأمین مطامع شخصی است می‌دانند و سزای آنهارا که با ادعای مسلمانی تیشه به ریشهٔ اسلام می‌زنند نیز خواهد داد.

به‌اشخاصی که بواسطهٔ کمک به‌دکتر مصدق و نهضت ملی ایران آبروئی پیدا کرده بودند امر مشتبه شده است. آنها تصور کرده‌اند واقعاً ملت ایران شیفتهٔ کمالات و شخصیت آنهاست. غافل ازاینکه این مردم خودپسند درسایهٔ نهضت ملی ایران عنوان پیدا کرده‌اند، والا غالب آنها شایستگی ضباطی یک اداره راهم نداشتند.

لافونتن افسانه سرای فرانسوی افسانه‌ای دارد بنام ارابه و مگس. ارابه را شش اسب نیرومند از گردنه‌ای بالا می‌برند. مگس گاهی بریال و دم اسبها و گاهی روی بینی ارابه می‌نشسته و حماسه سرائی می‌کند. وقتی ارابه به‌بالای گردنه می‌رسد مگس می‌گوید الحمدلله مساعی من به نتیجه رسید. اینک باید اجر مرا بدهند.

حکایت پاره‌ای ازاشخاص خودپسند کم‌مایه که‌اینک می‌خواهند از نهضت ملی ایران مزد بگیرند بی‌شباهت به مگس لافونتن نیست. ملتی دراثر تحمل یک‌قرن ذلت‌وتعب‌و گرسنگی به‌زعامت سائسی بصیر و توانا قیام کرده و پس از فضل الهی در نهضت خود کامیاب شده و اینک باید به ثمرهٔ آن برسد. چند نفر جاه طلب طماع چون اغراض آنها تأمین نشده به بهانه‌های بی‌اساس می‌خواهند بعنوان اینکه نهضت را آنها به وجود آورده‌اند برمردم قیام کنند.

نهضت را کسی بـه وجود نیاورده، نهضت خود به وجود آمده است وسیر خود را خواهد کرد. به معاندین باید گفت چه می گوئید

در حق سربازی که دربحبوحهٔ جنگ بادشمن برای این که کسی از او جلوتر ایستاده و یا عقبتر رفته یا مورد محبت خاص قرارنگرفته یا فلان خواهش او بر آورده نشده به نزاع با همکاران خود برخیزد و به صف سپاه شکست وارد آورد . آیا این سرباز خائن به خودی و خادم به بیگانه نیست.

امروز تکلیف عموم ملت ایران ازوضیع و شریف، کوچک و بزرگ اینست که با جان ودل به دولت ملی ونهضت ملی کمك کنندو ازبذل جان ومال درراه توفیق نهضت خودداری ننمایند وحتی برخلاف آنچه بعضی درباب اعلیحضرت پادشاه گفته یا نوشته‌اند که شاه باید بیطرفی خودرا حفظ کند اعتقاد من این است که ابداً جایز نیست شاه مملکت دراین قیام عظیم ملی‌ساکت بنشینند . بلکه باید با تمام قوای مادی و معنوی‌خود به کمك نهضت ملی بشتابد واز هیچ‌نوع‌مساعدت صوری و معنوی کوتاهی نکند .

علی‌اکبر دهخدا

●

بخش پنجم

نامه‌های دهخدا در زمان راه‌سازی خراسان

● ●

علی‌اکبر دهخدا، پس از اتمام تحصیلات در مدرسهٔ علوم سیاسی و پیش از اینکه به روزنامه نویسی بپردازد به سمت «معاونت امور راجعه به شسهٔ خراسان» که در مقاطعهٔ حاجی حسین آقا امین‌الضرب بود به‌کار پرداخت و عنوان معاونت و مترجمی مسیو دوبوروک (دوبروک) یافت.

در اوراق و اسناد خاندان مهدوی نوشته‌ها و مدارکی از دهخدا درین موضوع موجودست که از برای اطلاع بر احوال او به چاپ آنها می‌پردازم و از دوست بزرگوارم اصغر مهدوی متشکرم که آنها را در اختیارم گذارد.

***

در میان این مدارک سه قبض «مقرری» بیشتر موجود نیست. برای نشان دادن نحوهٔ قبض نویسی دهخدا که دلالت بر آشنائی کامل او به طرز امور فردنویسی و اسلوب رایج میان مترسلان و منشیان و مستوفیان بوده است به چاپ عکس آنها می‌پردازد.

-۲۳-

این بندهٔ درگاه علی‌اکبر در معاونت و مترجمی مسیو دوبورک[1] بلژیکی از طرف بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم حاج امین الضرب روحی فداه مأمور و ازقرار ماهی سی تومان مقرری به اضافه مخارج راه درهنگام مسافرت موظف گردید.

فی شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

توضیح آنکه عموم خدماتی که از طرف حضرت مستطاب اجل اکرم بندگان آقا روحی فداه به این بنده واگذار شود ترتیب مقرری همان است که در این سفر داده شده، فی ۱۳ رمضان ۱۳۲۴.

(محل مهر علی‌اکبر)

-۲۴-۲۵-۲۶-

صورت قبض‌های دریافت مقرری ماهانه است که در قسمت تصاویر چاپ شد

گزارش وضع راه‌سازی به امین‌الضرب

عریضه‌حضور مبارک حضرت مستطاب‌ص اکرم افخم بندگان آقای حاج امین‌الضرب مدظله‌العالی غرهٔ‌شوال ۱۳۲۴ **(مطالب‌روی‌پاکت) نمرهٔ ۲**

درروزاول‌ودویم‌مسیو **ساکالوسکی** به‌چاکرمی‌گفت‌این‌مساحی که مسیو**دوبروک**[1] باآلت «تئودولیت»می‌کنند تخمینی‌است‌ومن‌به‌این راضی نیستم. زیراکه وقتی آلت مزبور را در وسط راه می‌گذارد واز دوطرف به فاصله های دور درجه‌های موسوم به « میر » را می‌گذارند فقط خط مستقیمی که دروسط این دو درجه است خوانده می‌شود وآن انحناء و کجی ازمیان می‌رود.

پریشب که مسیو **دوبروک** روزش را خیلی دستورالعمل جدید درباب‌کار نکردن دراراضی سهله داده بود و**ساکالوسکی** ازاین معنی متغیربوداین مطلب‌راهم درمیان گذاشت‌وکارتقریباً به‌منازعه ومشاجرهٔ جدی کشیده بود وبالاخره مسیو**دوبروک**ثابت کرد که درتمام‌فرنگ این آلت معمول است و تمام جاده های خیلی دقیق دنیا به این اسباب مساحی می‌شود واین حرف شما نیست مگر از روی اینکه شما روسها محض‌اینکه زور دارید هرنوع بی‌اعتدالی‌را درایران می‌کنیدو ازپیش می‌برید. وگرنه این‌حرف را درهیچ جای دنیا نمی‌توان گفت.

صحبت تقریباً به‌اینجا ها ختم شد. ولی چاکر گمان می کندکه بعدها همین مطلب راپلاتانف وساکالوسکی مطرح کنند واسباب‌وراه اجحافی به‌دست بیارند. درهرحال جواب همان‌است که مسیو**دوبروک** داده درصورتی که این‌اسباب مقبول تمام دول‌متمدنهٔ دنیاست ابداً جای این گفتگوها نیست.

نمرهٔ ۳

ازغرائب‌کار**پلاتانف** یکی این‌است که از طهران تا اینجا فقط درجاهائی که احتمال داده‌اند که‌کارلازم نیست وموافق مقاطعه‌نامه‌حق کار ندارند به عجلهٔ هرچه تمامتر کار کرده‌اند و جاهائی[که] لزوم‌کار ظاهراست ابداً دست نزده وبرای بعد گذاشته‌اند.

بااین همه مسیو **دوبروک** خیلی جاهارا ازکار ممانعت کرد و آن طوری که می گفت به موجب نقشه ودستورجدید خودش‌تابه‌اینجا قریب یک فرسخ‌ونیم ازراه را مانع ازکارشده، یعنی‌از جاهائی که کار نکرده‌اند، والا آنجاهارا که ساخته‌اند گذشته‌است وتقصیررا همه‌جا درین مواقع مسیو **دوبروک** راجع به تعویق‌حرکت خودش‌می‌داندو می گوید اگریک دوماه قبل اسباب حرکت مرا فراهم کرده بودند بیش از اینها می توانستم مانع باشم. پاره‌ای جاها را هم که از یک طرف‌کانال لازم دارد همین طور دستورالعمل داده ونقشه را هم برطبق آن می کشند. درهرحال **زاکالوسکی** ازین ترتیب ابداً راضی نیست و چنانکه ظاهر است فوق‌العاده از دستورالعمل های مسیو **دوبروک** متغیراست.

به عقیدهٔ چاکر پس‌از اتمام عمل بازدید دیگری باز به توسط مسیو **دوبروک** یادیگری باهمین اسباب تئودولیت لازم است. چه در خیلی ازجاها در همین جادهٔ کاروان جرح و تعدیل ممکن است. یعنی ممکن‌است که خطی را که‌کاروان می‌گذرد وهمه‌انحناء ومارپیچ دارد درپاره‌ای‌جاها که مانع درکار نیست به‌خط مستقیم‌بسازندودرین‌صورت اگر به همین‌مساحی‌حالا که فقط از روی خط سیر منحنی کاروان‌است اکتفا کنیم درآخرکار مبلغی ضررما ونفع مقاطعه گرهاست.

و اینکه عرض کردم باهمین آلت باشد علت این است که اگر بامطر و ریسمان باشد بازضررباماست. چه‌آلت مزبورازپستی وبلندی راه صرف نظرمی کند وفقط خط افقی را مساحت می‌نماید. درصورتی که اگر مطر وریسمان باشدآن پستی و بلندی هم ملحوظ می‌شود و ضرر ما می‌شود.

نمرهٔ ۴

آنچه چاکرشخصاً از مقاطعه‌چیهای جزء در عرض راه تحقیق کرده واز عمله‌ها پرسیده‌ام یک پاکت راه را همه‌جا ازهفت‌الی هشت تومان مقاطعه داده‌اند و پاره‌ای جاها ورس یکصد وسی و پنج تومان الی چهل‌تومان. عمله روزمزدی از دوقران الی‌دو ریال بیش‌تر نیست. با این همه **زاکالوسکی** خیلی ناراضی است و هر روز فصل مشبع از کمی وجه و کثرت کار راه گله می کند.

آنچه کـه درین ورقه معروض داشته‌ام موافق چیزی است که مقاطعه چیهای‌جزء گفته‌اند وچاکراطمینان‌ندارد. چه‌ممکن‌است که

اتمام این مطالب هم ناشی از دستورالعمل مخفی **پلاتانف** و **ساکالوسکی** باشد.

نمرهٔ ۵

ازعلی آباد معروف به کله عمر تا ایوان کیف آب یافت نمی‌شود و این معنی خیلی موجب عسرت زائرین و عابرین است. محض اینکه همت اهالی دعا بدرقهٔ سعادت و اقبال حضرت اجل عالی باشد بدنیست که مقرر فرمائید دوچاه درطول این پانزده‌ورس راه بکنند که موجب رفاه حال مردم باشد و بطوری که مسیو **دوبروک** و چاکسر تحقیق کردیم این دوچاه را با پلهٔ مخصوصی که تا تک چاه برود و سرپناهی که مانع ریختن خاک و گل اطراف بشود به چهل تومان می‌توان تمام کرد. الامرالاجل‌العالی مطاع

نمرهٔ ۶

نزدیک به‌تنگه سراری عملهٔ مسیو **ساکالوسکی** مقداری ازراه را که تخمیناً بقدر یکصد وپنجاه تومان خرج برداشته ساخته بودند و چون دهانهٔ تنگه باطلاقی است مسیو **دوبروک** راه را قدری منحرف کرده ازدامنهٔ کوه به دهانهٔ دره متصل کرد و آن یک‌قطعه راه ساخته عاطل ماند. **زاکالوسکی** مدعی است که گماشتگان حضرت مستطاب اجل آقا روحی فداه بایدوجه مزبور را تحمل کنندومسیو **دوبروک** هنوز زیر بار نرفته است. الامرالاجل مطاع.

نمرهٔ ۷

مسئله تنگهٔ سراری (سردره) که مابین ایوان کیف وجلگهٔ خاراست خیلی اسباب اشکال شد وبعدازدوسه روز توقف درایوان کیف و

ملاحظات مخصوصه و چند روز اقامت در خود دره و امتحانات لازمه بازمطلب یعنی تعیین حتمی‌مواضع کارو نقشهٔ معینه معوق‌ماندومو کول به هنگام مراجعت گردید. چیزی که معلوم ومبرهن است همین‌است که هرجا که قدری ساختنش زحمتی دارد فوراً مسیو **ساکالوسکی** می‌گوید این کارمن نیست وبه موجب مقاطعه نامه من مسئول نیستم. ولی بطوراجمال چاکر می‌تواند عرض کند که بواسطهٔ انحناء فوق‌ـ العاده ای که رودخانه در این تنگه دارد و به فاصله های کم راه را می‌برد و محتاج به‌پل می‌شود مخارجش بیش‌ازحد ترصداست و ناچار مسیو **دوبروک** پس از امتحانات هنگام مراجعت مشروحاً معروض خواهد داشت.

نمرهٔ ۸

ازتنگهٔ سراری که بیرون می‌آیند دو راه هست: یکی‌از دامنهٔ کوه می‌گذرد وازقریهٔ پرور عبور کرده به کرند می‌رسد و دیگری از قشلاق گذشته باز در کرند به جاده متصل می‌شود. سابقاً مسیو **پلاتانف** می‌خواسته که راه را از جادهٔ اولی عبور دهد. زیرا که هم تقریباً سه ربع فرسخ مسافت نزدیک تراست وهم گل و باطلاق‌وغیره ندارد وازقرار مذکور صاحب ملک علی‌خان سربلوک مانع شده و دراین باب هم تلگرافاً و کتباً به حضورمبارک معروض داشته است. اینک خود علی خان آمده و به نصیحت مسیو **دوبروک** و گویا امر سابق حضرت والا **عین‌الدوله** هنگام عبور ازینجا حالا راضی‌شده که راه را از هرطرف که می‌خواهند ببرند. عجالةً امروزچاکر صورت

اجازه‌نامه به‌شرح وبسط نوشته دادم‌امضا کرد ومباشر یانایب‌الحکومهٔ اینجاهم تصدیق نوشت وددجوف کاغذ وعریضهٔ مسیو **دوبروک** ارسال حضور مبارک شد.

نمرهٔ ۹

ازقراری‌که علی‌خان مزبور می گوید ازایوان کیف به جلگهٔ خار غیر ازتنگهٔ سراری (سردره) سه‌تنگهٔ دیگرهست که‌یکی از آنها معروف به شاهراه است و این راه در قدیم خط جنگی و معبر قشون سلاطین‌سلف بوده واین رودخانه‌ای که درتنگهٔ سراری هست‌وموجب این همه مخارج ازقبیل پل سازی وغیره شده در آنجانیست.

بنده مراتب را به مسیو**دوبروک** عرض کردم. می گویند که به من بیش از یک ماه وقت نداده‌اند و من بیش ازین وقت این قبیل امتحانات را ندارم. ولی‌به گمان‌چاکر اگر این راه دیده بشودشاید مبالغ خطیری ازمصارف راه کم شود. الامرالاجل‌مطاع.

-۲۸-

نامه‌ای از ایوان کیف

روی پاکت

طهران- عریضه - حضورمبارک حضرت مستطاب اجل اکرم افخم بندگان آقا حاج امین‌الضرب مدظله‌العالی - ۱۷ شوال ۱۳۲۴

هو

تصدق وجود مبارکت شوم اینکه سه روزاست که در نواحی ایوان کیف متوقفیم وجناب مسیو **دوبروک** احتمال می‌دهد که راهی اسهل واقرب از تنگه و دهانهٔ صراری پیدا می‌توان کرد وبه‌همین قصد چند روزاست که ازتمام دره‌های‌اطراف ومعبرهای نواحی تفتیش‌نموده مسیو**زاکالوسکی** بااسب و مسیو**دوبروک** پیاده یابادرشکه گردش‌می‌کنند. ولی تا به‌حال هنوز براینند که راه‌کاروان بهترین راههاست. در روی رودخانهٔ ایوان کیف هم برحسب عقیدهٔ هر دو پلی لازم است و طوریکه‌مسیو**دوبروک**محرمانه‌حساب‌کرده‌وبه‌بنده گفته‌به‌**زاکالوسکی** نگوئیم تقریباً مصارف این‌پل سی‌هزارتومان خواهد شد.

مسیو **دوبروک** دیروز حاکم ایوان کیف را خواست ملاقات کند. حاکم که میرزاعلی‌**خان** برادرزن‌جناب **وزیر مخصوص** است چون در طهران بود نائب ایشان ملقب به **امین‌الرعایا** آمد. مسیو **دوبروک** قدری‌درباب دره‌های‌اطراف‌تنگهٔ صراری‌حرف‌زده پس‌از‌آن از قطعه زمینی که برای پل لازم است صحبت به میان آورد که متعلق

به کیست و قیمت عادله چیست . **امین الرعایا** گفت باید زمین را ببینم . به اتفاق سواره تاسر زمین رفتیم. این زمین چنانکه به نظر می آید الآن سالهاست که بایر ولم یزرع افتاده مسیو **دوبروک** گفت به نظر شما این قطعه زمین چند ارزش دارد؟ گفت تقریباً از پانصد الی سیصد تومان. مسیو **دوبروک** گفت چند سال است که زراعت نشده. گفت شاید چهار پنج سال باشد . مسیو **دوبروک** گفت خواهش می کنم که این مسئله را که می‌گوئید مرقوم فرمائید . **امین الرعایا** ابا کرد و بالاخره معلوم شد که ممر مدخلی برای خود تصور کرده اند و صریحاً اظهار کرد که به من چه می دهند که این مطلب را بنویسم . مسیو **دوبروک** متغیر شده گفت موافق احکام دولت بدون لزوم هیچیک ازین مقدمات من پل را خواهم ساخت . فقط می خواستم که به رعیت صدمه نزده باشم . مطلب به اینجا ختم نشد . ولی به عقیدهٔ چاکر مطلب قابل اهمیت نیست و با ده پانزده تومان کار می گذرد . چه اراضی متعلق به چند نفر ورثه و گذشته ازین شوره زار است و آنطور که به نظر می آید هیچوقت درین زمین زراعت نشده و در صورت لزوم همین قدر میرزا علی خان برادرزن **وزیر مخصوص** دو کلمه بنویسد و ده پانزده تومان هم به ورثه بدهند بدون هیچ حکم دولتی کار می گذرد .

پس از وصول دستخط مبارک به توسط قزاق حسب الامر قرار برین شد که از جادهٔ کاروان تجاوز نشود و بر حسب عقیدهٔ مهندس مسیو **دوبروک** هم چنانکه در ضمن عریضه عرض کرده بود جادهٔ کاروان بهتر بود.

الامر الاجل العالی مطاع

نامه‌ای دیگر دربارهٔ راهسازی

هو - نمرهٔ ۲

تصدق حضور مبارک شوم به یاری قادرمتعال ومساعدت نیر اقبال حضرت مستطاب اجل عالی خدمت مرجوعه به‌انجام رسیده‌وعمل بازدید وامتحانات ومساحی اختتام یافت وان‌شاءالله تعالی تاپنج شش‌روز روز دیگر شرف اندوز حضورمبارک خواهد گردید ونواقص راپورتها را حضوراً تکمیل‌خواهد کرد. هنگام رفتن به سمنان دردو ورسی‌قلعهٔ لاسگردبواسطهٔ انقلاب هواواختلال‌حال مسیو **ساکالوسکی** کارمساحت موقوف بهٔ‌گاه مراجعت شد. یکسره به سمنان رفتیم و در نواحی شهر حسب‌الرسم مسیو **دوبروک** چادر زده قریب چهار روز به‌اصلاح حال مشارالیه که تب سختی‌داشت پرداخته وضمناً به ملاقات جناب‌مستطاب **مشارالممالک** حکمران خواروورامین وسمنان به‌همراهی جناب مسیو **دوبروک** نائل‌شد ودرین مدت رفته رفته حال مسیو **ساکالوسکی** رو به اصلاح‌گذاشته‌کاررا ازسمنان شروع کرده وروزی یکی دوفرسخ‌بازدید کرده تاامروز که درلاسگرد کارتمام شد.

جناب حکمران پس‌از مقداری اظهارخلوص ویگانگی وروابط صوری و معنوی نسبت به بندگان حضرت مستطاب اجل عالی‌مخصوصاً بنده را مأمور فرمودند که حضورمبارک مراتب اظهار اتحاد و مؤدت ایشان را معروض داشته وعرض کنم ازبدو عمل تابه‌حال جناب معظم‌له

بادل وجان درتسهیل وتقویت این نیت مقدس کوشیده وازاین به بعدهم درانجام خدمات مرجوعه و همراهی این مقصد خیر دقیقه‌ای فروگذار نخواهند کرد ودرضمن به جناب مسیو **دوبروک** وعدهٔ بازدید داده‌اند. لیکن گویا کثرت مشاغل وقلت وقت اجازهٔ ایفای وعده نداد وهمه ازین موهبت محروم ماندیم .

ازقراری‌که‌کارگران مسیو **ساکالوسکی** تصورمی‌کردندیک نفر ازرعایای شخص جناب حکمران که‌آب را به‌جاده هرز داده بود مورد تنبیه سخت جناب مشارالیه معظم شده بوده است و این مطلب برصحت دعاوی جناب حکمران گواهی امین و شاهدی صادق است و یک باب دکان هم که دراستقامت جاده بوده و کارگران را مجبور به انحراف و اطالهٔ راه می‌نموده با اینکه‌ازاملاک شخصی‌ایشان‌است به‌تخریبش‌امر داده‌اند وراستی حسن‌محضرونیکی پذیرائی‌جناب معظم برحسن نیت‌و صدق وصفای طویتشان شاهدی دیگراست که جرح بردار نیست .

***

آنچه که چاکر به نظر تفتیش و تعمق در اعمال و افعال مسیو **ساکالوسکی** می‌بیند خیال ایشان تنها بردن فائده ومتمتع شدن است بدون اینکه ذره‌ای ملاحظهٔ صحت عمل‌وصرفهٔ کمپانی را درنظرداشته باشند. به‌محض‌اینکه کمی‌تسطیح‌راه‌اشکال‌پیدامی کند یعنی‌شایدخرج‌و دخل‌مساوی می‌شودفوراً ازکارتن‌میزندوابامی کند که‌این‌کارمن‌نیست‌و برحسب مواد مقاطعه‌نامه محتاج به قرارداد دیگری‌است. درصورتیکه این قبیل موارد را جناب مسیو **دوبروک** جزو تکالیف ایشان می‌داندو همه روزه مباحثات جدی تاحد خصومت و عداوت درکار است . ازجمله

مابین آب باریک ولاسگر دقطعه مختصری که دویست سیصد ذرع بیشتر نیست و قدری محتاج به کار زیادیست گمان **ساکالوسکی** این است که این باید مثل تنگهٔ سر دره (سراری) اضافهٔ حق العمل داشته باشد و طوری به خودش مطمئن است کـه با کمال جرئت به مسیو **دوبروک** می گوید که خواهید دید چطور از پیش می‌برم، ودرین جا جز به گرفتن حق مخصوص کار نمی کنم وهمین طور درمواقع دیگر، و درحقیقت امر می‌توانم عرض کرد که گذشته ازآنکه درباب مسیو **دوبروک** ابداً احتمال هیچ سوء قصدی نمی‌توان داد مثل یک نفر برادر مهربان برای کمپانی کارمی کند وشب وروز مجادلهٔ طویلی مابین این دونفر هست وهمیشه به قواعد علمی وعملی مسیو **ساکالوسکی** مجاب است. با این همه خیلی از خودش راضی است و گمانش ریش و قیچی به دست خود اوست و چون ایران وایرانی ضعیف است هراجحاف وبیحسابی را ازپیش می‌تواند برد. درهرحال به عقیدهٔ چاکر در تمام مواقعی که مشارالیه بخواهد اشکال تراشی کند باید مسیو **دوبروک** را دمش داد وشغال بیشهٔ مازندران را به سگ مازندرانی واگذاشت .

***

ازآب باریک تاسمنان تقریباً همه جا جادهٔ کاروان راکه زمینش سخت تر وبرای بقاواستدامت جاده انفع است بی‌هیچ دلیلی ترک کرده و دراراضی شوره زار که همه جامحتاج به سنگ ریزی ومخارج فوق العاده است کار کرده‌اند واین اقدام فقط برای این است که اراضی شورهٔ مزبوره خیلی سهل العمل است وشاید یک نفرعمله دریک روز درین زمینها که

مثل سورمه و توتیاست کار ده عملهٔ را می کند وهمین جاده را هم که خودشان احداث کرده وموافق سلیقهٔ خودشان بوده وتارسیدن‌ما تقریباً تمام کرده‌اند درچندین‌جا خم وپیچهائی داده‌اند که ابداً محتاج نبوده و فقط یا ازروی نادانی و یا ناشیگری ویا محض اطالهٔ راه و انتفاع ازین راه سهل‌العمل اقدام به این کار نموده‌اند. مسیو **دوبروک** گفت ابداً این کارها را درروسیه نمی‌توانید بکنید ودرینجاهم به‌این شلی‌ها نبافته‌اند و تامن زنده هستم نخواهم گذاشت شما بیش‌از قیمت خط مستقیم دریافت کنید .



چنانکه سابقاً معروض‌داشته‌ام کارگران **پلاتانف** برحسب‌دستور مخفی ومحرمانهٔ ایشان ازتمام طول جادهٔ طهران تا سمنان قطعاتی را کار کرده وبازهم مشغولند که اگرحرکت مسیو**دوبروک** که یک‌ماه پیش‌تر بود ازکار کردن درآن قطعات بکلی ممانعت می‌نمود چه این قطعات ، اسهل و کم‌کارتر قطعات است واین اقدام برای دومقصود است یکی ترس آمدن مسیو **دوبروک** یامفتش مخصوص بندگان حضرت مستطاب اجل و غدغن ازکار درقطعات مزبوره .

ودیگری (چنانکه‌ازاشکال‌تراشیهای**ساکالوسکی** که سابقاً عرض کردم معلوم می‌شود و عقیدهٔ جناب مسیو**دوبروک**‌هم همین‌است) تمام کردن پانزده فرسخی که برحسب‌کنترات بایستی بعدازآن پول‌دریافت کنند. یعنی عمدهٔ مقصود این‌است که این‌پانزده فرسخ را درقطعاتی که کم‌کاراست وزحمتی ندارد ومنفعت‌کلی می‌برند به انجام برسانندوپس‌از آنکه این مبلغ را دریافت کردند آنوقت به زور یابه‌مغلطه و اشتباه

کاری ودرآوردن مقاصد خودشان از عبارات مقاطعه نامه یا هزار حیلهٔ دیگر برای بقیهٔ کار اشکالات بتراشند واضافهٔ حق‌المقاطعه بخواهند.

اینکه عرض میکنم، سرسری و مقصود اطالهٔ کلام نیست. این محقق است و همه روزه ازاعتراضاتی که درقطعات پرکاری کنند مشهود است وقصد دیگری جزدریافت فرسخی هزار تومان دراراضی کم‌کار و زیربار نرفتن به مبلغ مزبور درزمینهای پرکار ندارند.

به عقیدهٔ چاکر باید برای سد این مقصد ازحالا حضرت‌مستطاب اجل عالی موانعی‌د رکار پیش بیاورید و پیش ازهمه چیز بفرمائید که مقصود ازپانزده فرسخ نه پر کردن عدد پانزده است بلکه‌کار کردن در اراضی سخت و سهل و پرکار و کم کار رویهم رفته است، وگرنه ازاین اعتراضات و ایراد های مجعوله که هرساعت چاکر می‌بیند ومی‌شنود مشهود است که زیر کاسه نیم‌کاسه‌ایست وباطن‌کاررا باظاهر فرقی است.

***

هنگام ذهاب‌عملهٔ **پلاتانف** درنزدیک‌ده نمک‌مشغول‌کاربودندو راه خمیده وپیچ‌دار بی‌دلیلی ساخته و می‌خواستند که از وسط قلعهٔ ده نمک عبوردهند. مسیو**دوبروک**بعدازاینکه خیلی‌اعتراضات‌به‌تسطیح معیوب‌راه کردوارد‌قریهٔ شد. عبورجاده‌ازوسط ده‌مور[ث]خیل‌اشکالات بود. اولاً بایستی‌قطعه‌ای‌ازقبرستان مسلمین را منهدم کرد ودیگریکی دوبناء اربابی‌وچندین‌خانهٔ رعیتی‌را خراب نمود. گذشته‌ازاینکه قریه یعنی به‌حساب قلعهٔ ده خیلی گود واقع‌شده وتسطیح راه درآنجامخارج گزاف برمی‌داشت. بنابراین اشکالات مسیو **دوبروک** گفت از وسط

قلعه راه را نمی کشیم و بناشداز پشت قلعه باشد. پشت قلعه هم تمام اراضی مزرعه بود که زراعت بهاره هم تازه سبز شده بود. **گزانتوپول** مقاطعه‌گر جزء گفت عبور ازقلعه و خارج قلعه هیچیک اشکالی ندارد . برای اینکه قریهٔ مزبور متعلق به بندگان حضرت مستطاب اجل آقای روحی فداه است . چاکر این معنی را ازرعایا تحقیق نمود. معلوم شد اشتباه است وفقط سه دانگ از این ملک ازمستغلات جناب مستطاب حاج **محمدعلی آقا**است ومطلب بکلی غیراز گفتهٔ **گزانتوپول** می باشد. مسیو دوبروک گفت دراین صورت شما ازین یک دست بردارید وازدوطرف قریه مشغول کار درجادهٔ کاروان بشوید تامن به‌طهران رفته مذاکره کنم و اگر حضرت مستطاب اجل آقا روحی فداه بامالک معظم قراری دادندو تکلیف زمین و زراعت رعیت هم معلوم شد آنوقت به شما می‌نویسم و شمامشغول می‌شوید. مطلب به‌اینجاختم شد. حالا که‌مراجعت کرده‌ایم رعایای بیچاره باآه وفغان جلومارا بریده‌اند که این ظلم کجا رواست که اراضی‌مارا ازدست مابگیرند وحاصل ماراپامال کنند. بعدازآنکه مسیو **دوبروک** مطلب رافهمید به بازدید کاررفت. معلوم‌شد که مقاطعه گر مزبور باقدغن اکید مسیو **دوبروک** از کار درآن قطعه به اسم اینکه حکم ازشاه دارد تقریباً در ده هزار ذرع مربع زمین بیچارهٔ رعیت در صورتیکه تازه زراعتشان سبز شده کار کرده‌است واین بدبختهارا که‌مورد همه طور جور وتعدی هستند به بدبختی تازه تری دوچار نموده. واقعاً هیئت اراضی مضمحله و صاحبان فقیر بی‌بضاعت آن مبکی بود وهمین معنی مسیو **دوبروک** را بسیار متأثر و متغیر نمود . بـه مسیو **ساکا**ـ

لوسکی گفت پس شما مرا مضحکه می‌دانید و تمسخر می کنید. من مهندس مخصوص دولتم و گفتهٔ من گفتهٔ کمپانی وحکومت است. اگر شما ازحالا از گفتهٔ من تجاوز کنید من ابداً نمی‌توانم اطمینان داشته باشم که بعدازمراجعت من ازروی نقشه ودستور من رفتار نمائید.

مطلب خیلی بطول انجامید و تقریباً منازعه و مجادلهٔ غریبی گذشت وبالاخره مسیو **دوبروک** حکم کرد که فوراً کانالهای مزبور را دراراضی مذکوره پر کنندو کمپانی‌هم یک دینارازبابت‌این‌مخارج نخواهد پرداخت وموافق هیچ قانون مسئول هم نیست.

***

برای تمام این کارهای فاسد واعمال پرخسارت که مسیو **ساکالوسکی** واجزاء او مرتکب شده وازجادهٔ صحت عمل و صرفه جوئی کمپانی‌وتسطیح واستقامت راه موافق قوانین مهندسی تجاوز وانحراف کرده‌اند دو دلیل می‌تراشند و هی تکرار می کنند. یکی‌آنکه جزو مقاطعه نامه به ماقرار داده‌اندکه کارگرهای جزء باید ایرانی باشند و ایرانی اطلاع ازراه سازی ندارد، ودیگر آنکه مدتی که برای‌انجام‌کار قراد داده‌اند خیلی کم است و تعجیل و شتاب فوق‌العاده در اتمام عمل نموده‌اند. ولی‌هردوی این‌دلیلها جواب‌کافی‌دارد. یکی‌آنکه درتمام‌طول راه‌جزدونفر کارگرجزء که‌یکی‌به‌**میرزا علی‌اکبر**موسوم‌است‌ودیگری **استادمحمد** وکار اینها رویهم رفته بیش‌ازچهار فرسخ نمی‌شود ایرانی ندارند و دیگر آنکه این تعجیلی که در اتمام عمل شده در همهٔ طول جاده شده‌است. چرا این تعجیل‌را درقطعات سهل وآسان دارند. دیگر

آنکه این مبرهن است که وقتی مقاطعه نامه امضا شد مراد ساختن راه مهندس پسند بوده وضمناً تعلل‌کار وتعیین مدت هم جزء همان مقاطعه‌نامه شده است و کسی‌ایشان را مجبور به‌امضاء نکرده. درصورتیکه امضا کرده‌اند البته باید راه درست و صحیح مستقیم در مدت معجل معین تحویل بدهند. چون می‌دانم که تجدید این صحبتهارا درحضور مبارک خواهند کرد محض استحضار خاطرمبارک تصدیع می‌دهم.

***

در عریضهٔ سابق تفصیل انشعاب راه را درجلگه خوار و کیفیت قرارداد باعلی‌خان‌سربلوک پازیکی‌رامعروض‌داشت. چنانکه مشهود خاطر مبارک است. شیطان هم باهمه زرنگی ازین جنس دوپا گول می‌خورد وصرفهٔ درستی‌نمی‌برد. ازقرار معلومات بعداین قراردادی را که ماها به التماس باایشان بستیم ونوشته گرفتیم همین مقصود اصلی و کمال آرزوی اوبود. ولی‌ازغایت شیطنت مارا خواب خرگوشی داده‌و ازراه پرت نموده است.

توضیح آنکه راهی راکه از وسط املاک ثلاثهٔ مشارالیه که قشلاق وپرور و کرند است می گذرد همه‌جا ازدوطرف پیش آمده‌اند. پاره‌ای جاها را زراعت کرده و دربعضی جاها جزو باغ و دکان و خانه کرده‌اند ودرپاره‌ای مواقع‌راه‌حکم‌آب انبارحاج ملاعلی‌کنی‌مرحوم را پیدا کرده وبکلی ازمیان رفته است. علی‌خان‌مزبور ازترس اینکه مبادا کمپانی‌مقدسه به حکم‌محکم دولتی‌راه‌را ازجاده وشاهراه‌معمولی ببرند واسباب خسارت وضرر اوبشود ازین راه پیش آمده گفت که راه دیگر بهتراست، ولی من‌اجازه عبور نمی‌دهم. درصورتیکه قصد اصلیش

همان بود که از راه دیگر عبور کنیم و پس از آنکه مسیو **دوبروک** هر دو راه را دید و بنده نیز دقت کردم راهی را که ظاهراً اجازه نمی‌داد برای ماخیلی بهتر و کم خرج تر بود بعد به اصرار چاکر و نصایح مسیو **دوبروک** راضی شد و بعلاوه یک گوسفند هم برای ما تعارف فرستاد.

مقصود از تصدیع این است که اگر چه راهی راکه از خارج دیهات مزبور عبور می‌کند برای ما بهتر است لیکن قصد **علی‌خان** از این کار این است که راهی‌را که از قشلاق و پرورو کرند می‌گذرد بعد از یکی دو سال تصاحب کرده زراعت نماید. درصورتیکه اراضی جلگهٔ خوار مخصوصاً آن قطعات حاصلخیز و پرقیمت است. همچنین در اراوان باز راه دو شعبه می‌شود و در آتشگاه و علی‌آباد هم همین طور است و می‌توان گفت بواسطهٔ خرابی راهها درغالب بلکه تمام مسافت از طهران تا سمنان همیشه دو راه و سه راه است که همه شارع و معبر کاروان است و به اقتضای فصل و هوا عبور و مرور درهریک می‌شود. برای این قبیل راهها به عقیدهٔ چاکر اگر ممکن شود حکمی از دولت گرفت و دست تصرفی به سر این راهها انداخت می‌توان از صاحبان املاک مبلغ معتناءبه فایده برد و این کار به عقیدهٔ چاکر اشکالی ندارد که حکمی به این نحو صادر کرد (که چون درپاره‌ای مواقع جادهٔ عمومی منشعب می‌شود و به اقتضای فصل عبور و مرور ازهمه می‌کنند کمپانی حق دارد که هر دو شعبه را بسازد که هم اسباب تسهیل آمد و شد کاروان بشود و هم ترن رنارد بواسطهٔ تصادف با کاروان تعطیلی درسیرش فراهم نیاید). وقتی که چنین حکمی داشته باشیم آنوقت می‌توانیم دست به کار دست اندازی درجاده های میان اراضی مزروعه و

خانه ودکاکین وغیره بشویم ، یعنی همین قدر صاحبان املاک را به اسم ساختن راه بترسانیم . آنوقت گمان چاکر این‌است‌که بتوان‌مقدار کثیری ازین‌قبیل جاده‌ها تاخراسان وبندرجز فایده برد، وگرنه‌بعداز ساختن راه این قبیل جاده‌ها بکلی به مرور از میان می‌رود و بی هیچ حقی‌راه عمومی ملک خصوصی‌صاحبان‌املاک می‌شود. چه ضرردارد این نفع عاید کمپانی شده و صرف نیت خیر وقصد مقدس تسطیح جادهٔ خراسان شود .

***

دربین‌قریهٔ معروف به‌آب‌باریک وقصبهٔ‌لاسگرد چندنفر ازاشرار سادات قطعه زمینی را به اسم سیدآباد متصرفند و شاید به زور سیادت رشته آبی راهم که درآن نواحی هست غصب‌کرده باشند .

مشارالیهم گذشته ازین کـه آبشان را همه جا گاهی به عرض‌و گاهی به طول جاده عبور داده اسباب خرابی شارع عام می‌شوند یک قطعه ازراه راهم درهمین نزدیکیها به‌خیالات دوررودراز ازدوطرف‌دیوار کشیده وعرض جاده را تقریباً منحصربه چهار ذرع کرده‌اند .

ازقرار معلوم آقایان مزبور به تصوراینکه کمپانی عرض معلوم شاهراه عمومی را ازایشان خواهد خریداین دودیواربه‌تازگی‌کشیده و خیال شیی‌ءالله واخاذی دارند . درصورتی که حد جاده معلوم وتازگی باهم‌معین‌است. یکی‌ازاین دودیوار جلومزرعهٔ پنبه ودیگری فقط‌دیوار محض وبه فاصله چندین ذرع دورازیک طویلهٔ مختصر وپایه‌چنددکان خشتی جدیدالبناء ناتمام است .

-۳۰-

عریضه در باب خرید غله

روی پاکت:

حضورمبارک حضرت مستطاب اجل اکرم افخم بندگان آقای حاج امین‌الضرب روحی فداه : دهم صفر[1]

No. 6

یازدهم صفر [۱۳۲۵]

تصدق آستان مبارکت شوم. دستخط مطاع تلگرافی شرف وصول ارزانی فرمود. اگر به‌نظر مرحمت درحال این چاکران ملاحظه شود گویا تااین حد موردتوبیخ وملامت نباشند. حضوراً و کتباً کراراً معروض داشته‌ام که معاملهٔ با دهاتی وروستائی غیراز داد و ستدهای شهری است. آنچه چاکر دراین مدت قلیل توقف این صفحات به تجربه فهمیده این است که به حضورمبارک می‌رساند. درصورتی که تنخواه موجود باشد وبه ملاک ارائه‌شود درصورتی که قصدفروش‌هم نداشته باشد به همان جاذبهٔ پول فوراًرام می‌شود وبرای معامله حاضر می‌شود. اما درحالتی که وجه حاضر نباشد خدای واحد شاهد است که در داد وستد برادر وپسرهم ابا و امتناع دارند. مثلاً درهمین دو سه روزه حاج محمدتجره‌ای که منزلش درپنج فرسخی ایوان کیف است و بیش‌از چهارصد خروارغله موجود وبه‌قصد فروش گندم‌به‌ایوان

کیف آمده بود همین که کیفیت قبض واقباض پیش آمد و فهمید کـه پول حاضر نیست مراجعت کرد و گفت هروقت پول حاضر شد خواهم فروخت.

با تمام این احـوال پس از اینـکه **رضاخان** هفت هشت روز درشهر معطل می‌ماند دو هزار تومان مرحمت می‌شود و وقتی حواله می‌دهم‌و آدم‌مخصوص به‌شهر می آید پس‌ازاینکه جناب **معتمدالسادت** ده روز معطلش می گذارند عاقبت هم دست خالی مراجعت می نماید. درین صورت چگونه کار از پیش می‌رود و چطور چاکران از عهدهٔ مسئولیت خدمات مرجوعه برآیند. درحالی که درتمام این نقاط که ماهستیم آدمها وعمال حاجی **نصرالله** وحاجی **محمدولی** وحاجی **علی** امین‌السلطانی‌وغیره‌هم مشغول‌خریدندوفروشنده‌را ازآسمان‌می‌ربایند.

از طرف دیگر مسئله‌ای کـه عائق بزرگ کار شده امر کرایه کش‌است. به‌این معنی که هرشتردار کـه یکبار برای ما کرایه برد گذشته ازاینـکه بار دیگر محال است که غلهٔ مارا حمل کند به تمام رفقا ودوستانش اعلان می کند که کرایهٔ شما کفایت کم باری این بار طهران را نمی کند وازروز اول درهر بارنامه صدهزار التماس می کنم که امنای طهران قدری درباب مکاری رعایت کنند تا امروز که پیش رفته وهمانطور که معروض‌داشت کم باری و کرایه سر به سر می‌رود.

پانزده روز است‌که قریب صد خـروار بارگیر درایوان کیف داریم وبیش‌ازهفت هشت مرتبه به‌یک‌فرسخی‌که گلستانک‌عربهاست برای آوردن شتردار رفته‌ایم. بااینکه پانصد خروار بارگیر دارند و

بیکارند یک نفرشان برای حمل این بار حاضر نشده. عاقبت پریشب یک دسته شتر کاشانیها را که می‌رفته‌اند از خوار گندمهای **حاجی نصرالله** را بار کنند به ضرب فحش وچوب فراش حکومت نگاه داشته‌زیر بار کشیده‌ایم. الامرالاجل مطاع.

-۳۱-

یادداشت به امین‌الضرب

از نوشته‌های حدود سال۱۳۰۲ شمسی

قربانت شوم

قبض قسط یک ماههٔ میرزا **مسعودخان**را لفاً تقدیم نمودم و گذشته از آن هم متمنیم درین یکی دو روزه یک ربع الی نیم ساعت وقت انحصاری مرحمت فرمائید که شرفیاب شوم.

قربانت، **علی‌اکبر دهخدا**

یادداشتهای توضیحی

نامهٔ اول

۱ـ دهخدا دو برادر داشت و به آنها بسیار علاقه‌مند بود . تا حدی که تقی‌زاده روایت می‌کرد که چون تقی‌زاده ودهخدا بطور تبعید حرکت‌داده شده بودند دهخدا سماجت می‌کرد که یکی‌ازبرادرانش‌را نیزبا خود به اروپاببرد.

نامه دوم

۱ـ تبعیدیها روز ۲۰ جمادی‌الاخری حرکت داده شدند .

نامهٔ سوم

۱ـ مراد دوسالی است‌که از آغاز نوشتن روزنامهٔ صوراسرافیل شروع می‌شود .

۲ـ صوراسرافیل بعلت شهرت دراطراف عالم خواستار داشت . مراجعه کنید به مقدمهٔ اینجانب‌برچاپ جدید صوراسرافیل وبه نامه‌هائی‌که درخواست روزنامه شده ودرکتاب « مبارزه با محمدعلی‌شاه » چاپ شده است.

۳ـ مرادش از چند روز آخری ، روزهای عارضهٔ خیالی است‌که برای خودکشی گرفته بود و در دونامهٔ اوآثار این خیال دیده می‌شود .

۴ـ معلوم می‌شود شب نامه‌ها و اوراق مخالف علیه اونشرمی‌کرده‌اند .

۵ـ مرادش کسانی‌است که درپاریس‌تجمع کرده بودند واغلب ازوزراءو حکام ووکلابودند، مانند مخبرالسلطنه، ممتازالدوله،احتشام‌السلطنه، امیراعظم، دبیرالملك، معتمد خاقان ودیگران.

۶ـ ازینجا برمی‌آیدکه مهاجرین علاقه‌مند به مبارزه بـا محمدعلی‌شاه هریک مبلغ شصت تومان برای مخارج کارداده بود .

۷ـ مراد وسیلهٔ چاپ ژلاتینی است .

۸ـ درین‌وقت، معاضدالسلطنه در لندن بود وباهمکاری تقی‌زاده به جلب نظرانگلیسها نسبت به مشروطه خواهان مشغول شده بودند.

۹ـ میرزا قاسم‌خان صور (تبریزی) کسی است‌که سرمایهٔ چاپ دورهٔ

اول‌صوراسرافیل‌را پرداخته‌بودونامش‌درآن‌دوره مذکورست. بعدها به نمایندگی مجلس ووزارت ومقامهای دولتی دیگررسید.

۱۰ـ درینجا « دخو » امضا کرده ولی‌درامضاهای دیگراغلب «دهخدا» را آورده است .

۱۱ـ مرادش سید حسن تقی‌زاده است که غالباً میان دوستان‌خود به‌صفت خودپسندی وجاه طلبی شهرت داشت .

نامه چهارم

۱ـ امیراعظم (نصرةالله‌خان) که به امیرخان سردار مشهور بود و در اول سیف‌الملك لقب داشت، فرزند وجیه‌الله میرزا سپهسالار (برادرعین‌الدوله) وازشاهزاده‌های مشهور درفساداخلاق‌خلاق ومستبد و ظالم بود، اماخوش‌خط و ناطق وگشاده دست و آشنا به ادب و شعر . چند بار و در چند جا به حکومت منصوب شد . حکومت گیلان اومصادف با نهضت مشروطه شد وپس‌ازتوپ بستن به مجلس وشروع استبداد صغیر به اروپا رفت وبا آزادیخواهان نشست وخاست یافت و از جمله میان او و دهخدا دوستی به وجود آمد . چندان که دهخدا در نامه‌های‌خودهمه‌جا ازو به‌خوبی یاد می‌کند. ازفحوای بعضی‌ازنامه‌ها برمی‌آید که امیراعظم به دهخدا کمك مالی می‌کرده است. درحالی‌که درروزنامهٔ صور اسرافیل نسبت به امیراعظم (درزمان حکومت گیلان) گوشه‌ای زده شده بود وامیراعظم به تصورآنکه تقی‌زاده یا روزنامهٔ مذکور مرابطه دارد و با دهخدا دوست‌است تلگرافی به تقی‌زاده فرستاده‌است که متن‌آن‌را درینجا درج می‌کنم:

« بنابود به‌اعمال ناظر باشید نه به‌گفتار... مقصود ازاین‌انقلابات چیست؟ بــه توسط وزیر مختار روس جداً استعفا کردم کــه با علاءالدوله بروم . حالا نمی‌دانم دخو چرا صلاح نمی‌داند که شخص برای استفهام مقصود طرف مقامی حیلهٔ حربی به‌کار ببرد ...»

ازیك نامهٔ دهخدا به معاضدالسلطنه (شمارهٔ ۱۹) برمی‌آید که امیراعظم به علت دوام دورهٔ استبداد صغیر ازرفتن به ایران ناامید بوده است ومیل‌داشته است که درعثمانی ماندگارشود . برای این‌منظور می‌خواسته است کسب اجازه کند. لذادهخدا پیش‌معاضدالسلطنه‌وساطت کرده‌است، به علت آنکه‌معاضدالسلطنه با احمد رضابیگ رئیس مجلس عثمانی دوستی داشت .

۲ـ دبیرالملك (حسین شیرازی ـ با نام خانوادگی بدر) از آزادیخواهان و مبارزین علیه محمدعلی‌شاه بود وچندبار به وزارت رسید .

۳ـ veston

۴ـ اسمعیل خان ممتازالدوله از مردم تبریز بود . در دورهٔ اول وکیل مجلس شد و در انتهای آن دوره رئیس مجلس بود . بعدها چند بار به وزارت رسید .

۵ـ Les Débats همان روزنامه‌ای‌است که مصاحبهٔ ارنست رنان وسید جمال‌الدین اسدآبادی درآن چاپ شده است.

۶ـ انجمنی بود که به ابتکار احمدرضا بیک ازاحرارعثمانی ورئیس‌مجلس آنجا درسال ۱۹۰۸ درپاریس تشکیل شد وبه La Fratésnité Musulmane مشهور بود .

۷ـ احمدرضا بیک مذکور درحاشیهٔ پیش .

۸ـ مراد درقضیهٔ قیام ستارخان علیه محمدعلی‌شاه وعین‌الدوله است.

۹ـ député .

۱۰ـ مراد هیأت افرادی‌است که درپاریس‌بودند وبرای‌اعادهٔ مشروطیت کارمی کردند .

۱۱ـ حاجی میرزا آقا، پسرحسین فرشچی است که خود نام‌خانوادگی فرشی را انتخاب کرد . در دورهٔ اول از آذربایجان به وکالت رسیده بود و در مجلس از وکلای مبرز وپرحرارت بود . پس از توپ بستن به مجلس مدتی‌را دراروپا گذرانید و با مهاجرین همکاری‌کامل داشت.

۱۲ـ Revue du Monde Musulman

۱۳ـ Gil Blas

۱۴ـ Le Journal

۱۵ـ Revue Islamique

۱۶ـ هنوز نتوانسته‌ام نام این‌خانم را پیدا کنم . در دورهٔ مجلهٔ Revue du Monde Musuluan چندجادربارهٔ صوراسرافیل و«چرند پرند» و«دخو» (علی‌اکبر دهخدا) مطالبی آمده‌است ، به شرح زیر:

جلد سوم (۱۹۰۷) ص ۳۰۹ـ۳۱۱ با امضای A.L.M.N.

جلد ۶ (۱۹۰۷) ص ۳۲۹ تحت عنوان صوراسرافیل در پاریس

جلد ۷ (۱۹۰۹) ص ۳۶۲ بحثی ازمقالات صوراسرافیل
جلد ۸ (۱۹۰۹) ترجمهٔ چرند پرند شمارهٔ اول صوراسرافیل چاپ پاریس به امضای Ghilan
جلد ۹ (۱۹۰۹) ص ۲۰۴ ـ ۲۰۷ معرفی مفصلی از روزنامهٔ سروش

۱۷ـ شیخ هادی نجم‌آبادی از علما وحکمای آن عصر در آزادیخواهی شهره بود . ذکاءالملك (پدر محمدعلی فروغی) موسوم به محمد حسین بود .

۱۸ـ روزنامهٔ پرورش درمصر منتشر می‌شد .

۱۹ـ به حاشیهٔ ۳ نامهٔ شمارهٔ سوم مراجعه شود .

۲۰ـ نقطه‌چین از خود دهخداست .

۲۱ـکاغذی است از مدیر روزنامـهٔ حشرات‌الارض چاپ تبریز موسوم به میرزا آقا بلوری . اصل نامه موجود است و در کتاب « مبارزه با محمدعلی شاه » به طبع رسیده است.

۲۲ـ آقایوف (احمدبیك) مدیر روزنامه‌های ارشاد وحیات وترقی در باکو بود. برای احوالش به شمارهٔ ۱۴ روزنامهٔ سروش‌مراجعه شود.

۲۳ـ از جمله درحبل‌المتین و چهره‌نمای مصر.

۲۴ـ اسدالله‌خان ظاهراً شهاب‌الدوله ملك‌آراء است.

۲۵ـ میرزا محمدخان قزوینی است که درآن ایام به‌عنوان شیخ شهرت داشت .

۲۶ـ Le Matin .

۲۷ـ به حاشیهٔ شمارهٔ ۱۱ مراجعه شود.

نامه پنجم

۱ـ مراد از « شیخه » محمد قزوینی است کـه میان او و دهخدا روابط دوستانه بسیارنزدیك موجود بود. بطوری که درنامهٔ قبلی دهخدا دیدیم دهخدا مدتی‌را درخانهٔ او منزل کرده بود و میانشان شوخیهای زیاد رد وبدل می‌شده است .

قزوینی درشرح حال‌خود راجع به آن ایام اینطورنوشته است:

«دراین مدت توقف خود در پاریس باآقای میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسندهٔ مشهورکه درآن اوقات استبداد صغیر در جزو مهاجرین ملی‌به‌پاریس

آمده بودند تجدید عهد مطول مفصلی نمودم . در تمام مدت اقامت معظم‌له در پاریس من اغلب اوقات را درخدمت ایشان به سر می‌بردم و از مؤانست با آن طبع الطف از ماء زلال وارق از نسیم صبا وشمال بغایت درجه محظوظ می‌شدم‌و فی‌الواقع تمتعی که من ازعمردرجهان بردم یکی همان ایام بود وآرزو می کنم که باز قبل از مرگ یك بار دیگراین سعادت نصیب من گردد.» (بیست مقالهٔ قزوینی، جلد اول، ص۱۱-۱۲)

دهخدا درنامهٔ شمارهٔ۱۹ خودقزوینی‌راکاندیدای‌انتخابات مجلس کرده و همین نیت را در روزنامهٔ سروش (منطبعهٔ استانبول) نیز متذکرشده است.

نامه ششم

۱ـ یعنی موسی‌خان توپچی (برادر حکیم‌الملك) و میرزا قاسم خان صوراسرافیل وحسین‌آقا طهرانی (پرویز). اینها با دهخدا در ایوردون‌بودند و به‌کار نشر وتحریر صوراسرافیل‌اشتغال‌داشتند. برای تفصیل‌تجمع‌آنها به‌مقالهٔ اینجانب « مبارزه علیه محمدعلی‌شاه دراروپا » (مجله نگین شماره‌های ۱۶۷ـ ۱۶۹) وبه‌کتاب «مبارزه با محمدعلی‌شاه» مراجعه شود .

۲ـ آقا حسین‌آقا طهرانی بعدها به حسین پرویز مشهورشد وکتابخانهٔ طهران را تشکیل داد (با همکاری سید حسن تقی‌زاده و شیخ احمد سیگاری و سید عبدالرحیم خلخالی). حسین‌آقا فرزندحاجی میرزا حسن‌کاشانی است.

پس‌از بمباردمان مجلس‌ازایران خارج شد ودرباکو به‌تقی‌زاده برخورد و ازآنجا به اروپا آمد وبا دهخدا ومعاضدالسلطنه به همکاری پرداخت. درزمان مجلس‌دوم جزواعضای مؤثرحزب دموکرات ایران بود ودرگرداندن روزنامه «ایران نو» مؤثر ودخیل بود.

۳ـ مقصودش‌آنست‌که قابلیت حسین پرویزرا درتحریرمطالب بنمایاند.

۴و۵و۶ـاشاره‌است به‌ظهیرالسلطان‌پسرظهیرالدوله که‌ازآزادیخواهان و جزو مهاجرین بود و دراقدامات علیه محمدعلی‌شاه مشارکت داشت. اما به‌سبب آنکه دریکی‌ازنوشته‌های دهخدا که می‌بایست‌به‌چاپ برسد انتقادهایی‌ازکسانی شده بودکه خویش ظهیرالسلطان بودند او از معاضدالسلطنه خواسته بودکه‌آن مطالب درج نشود و معاضدالسلطنه جریان را به دهخدا نوشته بود. لذا دهخدا

این‌نامه‌را درجواب نوشته است. برای توضیح بیشتر به مقالهٔ اینجانب «مبارزهٔ دهخدا ویارانش علیه محمدعلی‌شاه دراروپا » درمجلهٔ نگین (شماره‌های۱۶۷ـ ۱۶۹) مراجعه شود .

۷ـ دهخدا ومعاضدالسلطنه برای‌نشر صوراسرافیل‌میل‌داشتند که مطبعه‌ای کوچك در ایوردون سویس ایجاد کنند و درین باب مکاتباتی کردند . نتیجهٔ اقداماتشان‌واردکردن مقداری‌حروف بود. اما سه شمارهٔ صوراسرافیل‌را درپاریس طبع کردند. به مقدمهٔ اینجانب برچاپ جدید صوراسرافیل مراجعه شود.

۸ـ این روحیه را دهخدا در خود حفظ کرد . نشانه‌اش مطلبی است که به دکترمحمود افشار درسال۱۳۲۲ شمسی‌نوشت. عکس این یادداشت درقسمت عکسها به چاپ رسیده است .

نامه هفتم

۱ـ Yverdon

۲ـ اشاره است به بیماری سخت میرزا قاسم‌خان که ناگزیر ازاقامت در بیمارستان شد .

۳ـ مهدیقلی هدایت که پیش ازآمدن به اروپا والی‌آذربایجان بود ودر اروپا خودرا به مهاجرین وآزادیخواهان نزدیك کرد . اما عقیدهٔ اغلب برآن بود که ازطرف شاه آمده است تا به نوعی‌جریان‌را به نفع او برگرداند و در حقیقت با وساطت بتواندموجبات جلب نظر آزادیخواهان‌را به شاه فراهم‌کند.

۴ـ محمودخان احتشام‌السلطنه درقسمتی ازدورهٔ اول رئیس مجلس بود. او جزء رجال معارف پرور وآزادیخواه شمرده می‌شد . پس‌ازبمباردمان‌مجلس به اروپا رفت و با آزادیخواهان همکاری می‌کرد.

۵ـ مراد شعر معروف « ای مرغ سحر چو این شب تار » است که در شمارهٔ سوم صوراسرافیل چاپ ایوردون طبع شده است و شهرت بسیار یافت . دهخداخودش، دربارهٔ این شعر، روی پاکتی به محمد قزوینی یادداشتی دارد. به شمارهٔ ۸ (ص۳۱) مراجعه شود .

۶ـ مسعودالسلطان را نشناختم .

۷ـ سید محمدرضاشیرازی مشهور به‌مساوات ازوکلای دورهٔ اول‌مجلس‌و مدیر روزنامه مساوات که اززمرهٔ آزادیخواهان با حرارت وجدی بود.

۸ـ در کتاب «قیام آذربایجان و ستارخـان» نام آقا محمد شبستری آمده است. (ص۱۳۹)

نامه هشتم

۱ـ به نامهٔ شماره هفتم مراجعه شود. ممکن است این پاکت مربوط به همان نامهٔ قبلی باشد.

نامهٔ نهم

۱ـ ژون‌ترکها گروهی سیاسی بودند از عثمانیها که تجددطلبی‌شعارشان بود و در سیاست عثمـانی بسیار مؤثر شدند وتشکیلات با ثبات و مهمی ایجاد کردند.

۲ـ مراد تشکیلاتی است که در ایوردون به وجودآمد.

۳ـ مراد عده‌ای از رجال ایرانی است که درپاریس جمع شده بودند.

۴ـ احمد رضا بیگ رئیس مجلس عثمانی بود.

۵ـ نازی‌بیك از افراد ژون‌ترك بود وازاحرارعثمانی به‌شمار می‌رفت‌و با ایرانیان مربوط شده بود.

۶ـ اشاره است به رفتار عده‌ای کـه صریحاً با اقدامات آزادیخواهان همراهی‌نمی‌کردندومیل‌داشتند که‌هوای‌شاه راهم‌داشته‌باشند ماننـدمخبرالسلطنه‌و ممتازالدوله ...

۸ـ کنایه است به سردار اسعد.

۸ـ از مصدق مراد میرزا محمد مصدق دیوان است که درباکوبود و در کنسولگری‌سمتی داشت. تلگراف اودراوراق معاضدالسلطنه باقی‌است. (سالنامهٔ وزارت امورخارجه، سال ۱۳۳۲ق. ص۱۹۵)

۹ـ مراد خلاصه‌ای است از اخبار که دهخدا فرستاده است و در اوراق معاضدالسلطنه وجود دارد.

۱۰ـ اشاره است به مقدمات تأسیس مطبعه در ایوردون.

نامهٔ یازدهم

۱ـ مقصود احمدرضا بیگ است.

نامه سیزدهم

۱ـ اشاره است به تمایلی که عده‌ای به رفتن‌ممتازالدوله به لندن‌داشتند

تادرآنجا بتواند نظر انگلیسها را به‌حمایت ایران جلب کند . مخصوصاً ازین حیث که بعد از رفتن تقی‌زاده کسی در آن مملکت نبود که دنبال این فکر باشد.

۲ــ مراد Bois des Boulognes از گردشگاههای شهر پاریس‌است .

۳ــ مراد سید حسن تقی‌زاده است

نامهٔ چهاردهم

۱ــ مرکزایوردون‌هم نامه‌هایی‌را که دریافت می‌کردندنمره می‌کردندو نگاه می‌داشتند . قسمتی ازآنهاست که در اوراق معاضدالسلطنه باقی‌مانده است.

۲ــدکترجلیل‌خان‌ثقفی‌است که‌درپاریس‌زندگی‌می‌کردو به‌آزادیخواهان پیوسته بود وبرای نشر صوراسرافیل اجازه داده بود تا مطبعه‌ای که کتابی ازو دربارهٔ سلطنت شارل پادشاه انگلیس و تألیف فریدون ملکم (موسوم به تاریخ گزیده) چاپ می‌کرد، به‌طبع‌صوراسرافیل‌هم مبادرت کند. نگاه کنید به‌مقالات اینجانب در نگین تحت عنوان « مبـارزهٔ دهخدا و یارانش عـلیه محمد شاه » (شماره های ۱۶۷-۱۶۹) .

نامهٔ پانزدهم

۱ــ یعنی مطالب آن نوشته شده است، ورنه این‌شماره به‌چاپ نرسید.

نامه شانزدهم

۱ــ انجمن اتحاد وترقی از تأسیسات حزبی در عثمانی بود.

۲ــ این اصطلاح را دهخدا درنامهٔ بیستم هم به‌کاربرده است وظاهراً در قبال modéré است .

۳ــ اشاره است به اینکه سپهدار تنکابنی رئیس قشون محمدعلی‌شاه در حمله تبریز بود. ولی از آن‌کار دست کشید و به انزلی رفت و به صف ملیون پیوست .

۴ــ M. de Hartwig

۵ــ یعنی شمارهٔ سوم صوراسرافیل که عکس میرزا جهانگیرخان در آن چاپ شده بود .

تصحیح ــ درصفحهٔ۵۳ سطر۱۳ احتشام‌الدوله غلط واحتشام‌السلطنه صحیح است.

نامه هفدهم

۱ــ میرزا محمدعلی‌خان‌تربیت .

۲ـ اشاره است به اقدامات سید عبدالحسین لاری.

۳ـ امین‌حضرت کسی است که پدر میرزا قاسم‌خان صور در دستگاه او خدمت می‌کرد (مراجعه شود به مقدمهٔ چاپ دوم روزنامهٔ صوراسرافیل).

تصحیح - درصفحهٔ ۵۵ سطر ۱۰ ممتازالسلطنه غلط و ممتازالدوله صحیح است.

نامه هجدهم

۱ـ به نامهٔ قبلی مراجعه شود.

۲ـ میرزا محمدعلی‌خان تربیت.

۳و۴ـ اصل: قیاس‌وند.

نامه نوزدهم

۱ـ مراد استانبول است.

۲ـ اشاره است به ایامی که درپاریس بود.

۳ـ دراصل نامه این اسم را با حرکات (ضم اول و سکون دوم و کسر سوم) ضبط کرده‌است وظاهراً این دواسم‌اشاره‌است به نام کسانی که‌باایرانیان ارتباط داشتند.

۴ـ اطلاع دیگری دربن‌موضوع نداریم. زیرا نامه‌های محرمانهٔ دیگر موجود نیست.

۵ـ وحیدالملك، عبدالحسین‌خان شیبانی است.

۶ـ روزنامهٔ مشهور چاپ‌لندن.

۷ـ حاجی میرزا ابراهیم‌آقا نمایندهٔ آذربایجان در مجلس اول بود که در روز بمباردمان مجلس کشته شد.

۸ـ Correspondants .

۹ـ مرادش عثمانی درعصرمشروطیت است.

۱۰ـ وجیه‌الله میرزا سپهسالار برادر عین‌الدوله.

۱۱ـ عین‌الدوله عبدالمجید میرزا.

۱۲ـ مراد از «آنجا» استانبول است.

۱۳ـ مراد مشروطه شدن عثمانی است.

۱۴ـ مراد از «آنجا» استانبول است.

نامهٔ بیستم

۱ـ اشاره است به تاریخ خروج خود از ایران به صورت تبعید. در کتاب آبی آمده است که شارژدافرانگلیسی موافقت شاه را جلب کرد که به‌مدت یکسال و نیم به تبعید فرستاده شود .

۲ـ مخاطب شناخته نیست. ممکن است سید محمد طباطبائی باشد .

۳ـ این اصطلاح را درنامهٔ شانزدهم نیز به‌کاربرده است .

۴ـ موضوع حق انتخاب نداشتن ایلات وعشایر درمجلس اول هم مطرح مذاکره قـرار گرفته و آقـای فریدون آدمیت درکتاب « ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران » به تفصیلی علمی آن‌را مورد بحث قرارداده است .

۵ـ دهخدا در روزنامهٔ سروش هم کـه کاندیداهای مجلس را معرفی کرده است نام قزوینی را آورده است. اما نام تقی‌زاده را نیاورده است .

۵ـ افصح‌المتکلمین (شیخ ابوالقاسم) مدیر روزنامهٔ خیرالکلام منطبعهٔ رشت در دورهٔ مجلس اول (به کتاب گیلان در جنبش مشروطیت تألیف ابراهیم فخرائی مراجعه شود .).

۷ـ ابتدا اسم «سید عبدالله»را نوشته بوده وبعد آن را سیاه کرده است.

۸ـ حسین دانش‌اصفهانی ازایرانیان فاضل وایران‌دوست مقیم استانبول بود . صاحب تألیفات و مقالات متعددست .

۹ـ ازمردم نویسنده وفاضل مقیم عثمانی بود.

۱۰ـ معلوم می‌شود که درآن‌وقت‌فکر تشکیل سنا هم‌درمیان آمده‌بوده‌است.

نامهٔ بیست وهفتم

۱ـ اینکه درصورت قبول خدمت «دوبورکه» آورده سهوالقلم است

نامهٔ سی‌ام

۱ـ باید سال ۱۳۲۵ باشد .

فهرست اعلام

فقط آن اعلامی آورده شدکه درمتن نامه‌ها ذکرآنها شده است .

این بنده درگاه عرض میکند در سعادت و شرافت حضرت مبرور بزرگ

[illegible] از طرف بزرگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم [illegible]

آنحضرت در جمعه ماه آمد و از [illegible] شد ۱۳۲۵

با صافی مزاج [illegible] بشارت [illegible]

رمضان المبارک ۱۳۲۴

[illegible]

۱۳۲۴

اول [illegible]

توسط کارپردازان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم [illegible]

آن صاحب اجل آنحضرت [illegible] [illegible] شد

مأموریت این بنده درگاه در سعادت [illegible]

حرره [illegible]

[illegible]

۲ ۱ شهر رمضان ۱۳۲۴

ترتیب نگارش حضرت سلطنت آقای اکرم افخم بزرگان آقای

حاج آقا ... [illegible]

[illegible] ... در دوازدهم ربیع الثانی

ترتیب نگارش حضرت سلطنت آقای اکرم افخم [illegible]

[illegible]

در دوازدهم ربیع [illegible]

۱۳۲۵

فی غره شهر ربیع [illegible]



۱۳۲۵

فی ۱۸ شهر ربیع الثانی

۱۲۳



اما وقتی بنده در راه سفر از دوکال صرورت با یک بعد فوق العاده
به شناسائی چند نفر موفق شده‌ام که از شناسانیدن آنها کمال خوشحالی
دارم عاشق ترقی ایران باگذارم.
از جمله رفیق قدیم جعفر قلی‌بیک شیخ محمد قزوینی است و دیگر بهیه
اغراض [redacted] افضل عقیلی طبع سید [redacted] امیر اعلم و دیگری جهاری
حسین خان دانش و کاپیتان بیگ صاحب در اسلامبول است. این
چهار نفر بکلی تحقیقات عمیقانه اندیشیده و نهادست از آنکه ارز
نزدیک بیاورد آنها آشنا باشند در معارف جدیده و علوم عصر حاضر
درجه را پیموده اند که میتوان امروز آنها را بهر کار انداخت
وزارت و مجبوشان همه نوع شاعر بود سه نفر از آن چهار نفر را فقط میتوانم

[illegible]

۱۳

بقصبات مملکت [illegible]

[illegible]

و از اطراف دیگر [illegible]

[illegible]

مدتها است که امروز [illegible]

در اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

غنادو ۱ [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] ۱ ابن [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه به سید نصرالله تقوی

را در شب ظلم محبتم کرده‌ام کمینه نور درد سرشته‌ام

که بجهد آری شرف و حسن نیت و صدمت کهانه چه

که مو نگه داری کنه و فقط سر از سر

کاغذ حرف را با کمال اشتیاق می‌نویسم به عنیه

اگر صدق نشان بدهم دگر نه

نگه لبهای آخرین وسیله فرا که ایم

همه‌اش از جهت اینهاش مکنم

آن ده دیله حسن نیت او و باده ریله

[illegible]

خدمت دانشمندی جناب آقای سید محمد صراف آقا جان ۲۶ سه‌شنبه [illegible]

چهارشنبه که فردا است [illegible] مردم عیال و اولاد [illegible] را [illegible]

همشیره‌زاده‌ام [illegible] از خصوص [illegible] و [illegible]

در اینجا گرفته‌اند اگر [illegible] از خدا [illegible]

الطاف دوست در چشم در دنیا [illegible]

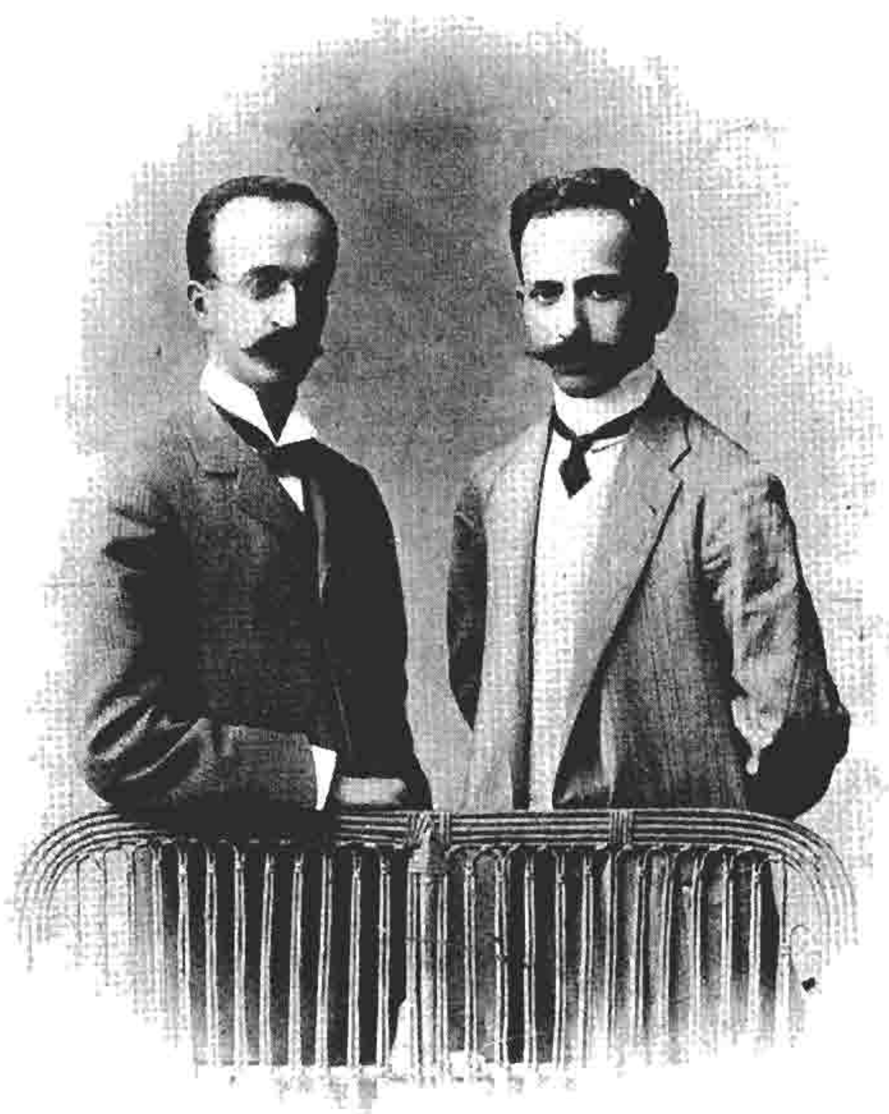
را راحت کند [illegible]

[illegible]

نامه به سید محمد صراف

[illegible]

نامه به دکتر محمود افشار



این عکس در سال ۱۹۱۰ مسیحی در استانبول انداخته شد

علی اکبر دهخدا ـ حسین دانش اصفهانی



میرزا علی‌اکبرخان دهخدا



دهخدا ـ کار حسین کاظمی



۱۳۵ ریال